

فهرست

| | | | | |
|-------------|------------------------|-----|-------|-----|
| درس نهم | چیستی انسان (۱) | ۲۶۴ | | ۲۷۲ |
| درس دهم | چیستی انسان (۲) | ۲۷۸ | | ۲۸۵ |
| درس یازدهم | انسان، موجود اخلاق‌گرا | ۲۹۰ | | ۳۰۰ |
| آزمون فلسفه | | | | ۳۰۶ |

فلسفه دوازدهم

درس‌نامه تست

| | | | | |
|-----------------|--------------------------|-----|-------|-----|
| درس اول | هستی و چیستی | ۳۰۸ | | ۳۱۵ |
| درس دوم | جهان ممکنات | ۳۲۱ | | ۳۲۷ |
| درس سوم | جهان علی و معلولی | ۳۳۴ | | ۳۴۴ |
| درس چهارم | کدام تصویر از جهان؟ | ۳۵۳ | | ۳۵۹ |
| درس پنجم | خدا در فلسفه (۱) | ۳۶۳ | | ۳۷۲ |
| درس ششم | خدا در فلسفه (۲) | ۳۸۰ | | ۳۸۸ |
| درس هفتم | عقل در فلسفه (۱) | ۳۹۶ | | ۴۰۱ |
| درس هشتم | عقل در فلسفه (۲) | ۴۰۷ | | ۴۱۳ |
| درس نهم | آغاز فلسفه در جهان اسلام | ۴۲۰ | | ۴۲۵ |
| درس دهم | دوره میانی | ۴۳۱ | | ۴۳۸ |
| درس یازدهم | دوران متأخر | ۴۴۴ | | ۴۵۴ |
| درس دوازدهم | حکمت معاصر | ۴۶۰ | | ۴۶۶ |
| کنکور سراسری ۹۹ | | | | ۴۷۰ |

پاسخ‌نامه

| | | | | |
|------------------|--|--|-------|-----|
| پاسخ‌نامه تشریحی | | | | ۴۷۵ |
| پاسخ‌نامه کلیدی | | | | ۶۲۸ |

منطق

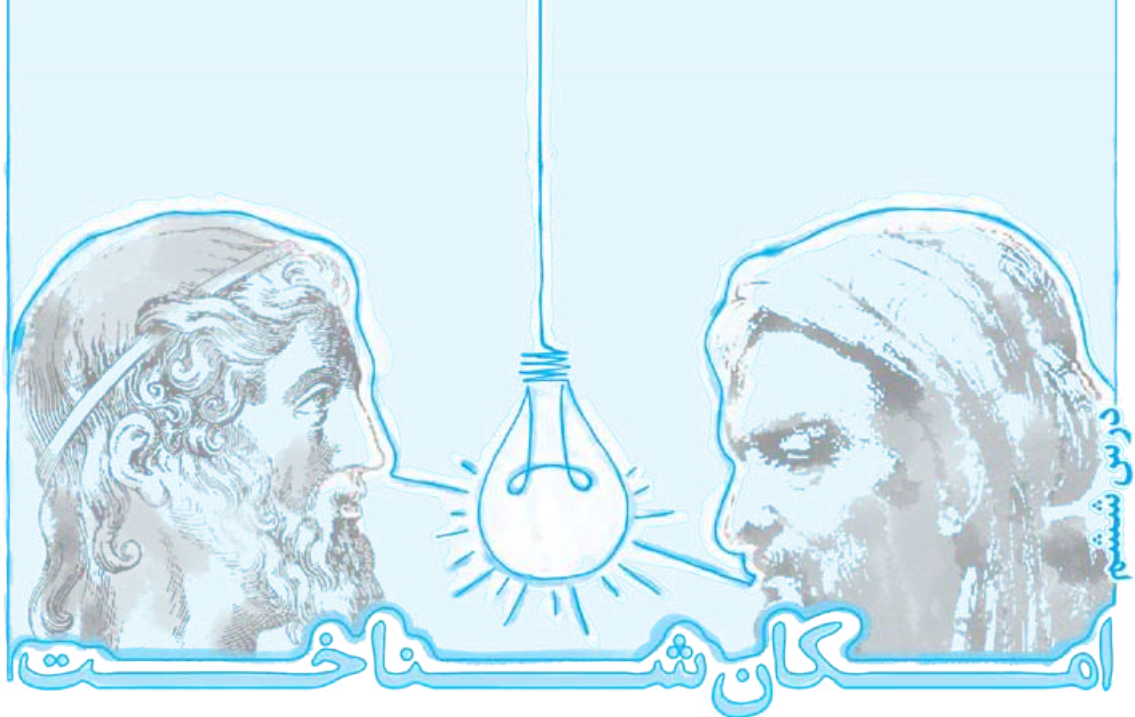
درس‌نامه تست

| | | | | |
|------------|---------------------------|-----|-------|-----|
| درس اول | منطق، ترازوی اندیشه | ۸ | | ۱۳ |
| درس دوم | لفظ و معنا | ۲۰ | | ۲۴ |
| درس سوم | مفهوم و مصداق | ۳۱ | | ۳۶ |
| درس چهارم | اقسام و شرایط تعریف | ۴۷ | | ۵۳ |
| درس پنجم | اقسام استدلال استقرایی | ۶۱ | | ۶۵ |
| درس ششم | قضیه حملی | ۷۳ | | ۷۸ |
| درس هفتم | احکام قضایا | ۸۷ | | ۹۴ |
| درس هشتم | قیاس اقترانی | ۱۰۳ | | ۱۰۸ |
| درس نهم | قضیه شرطی و قیاس استثنایی | ۱۱۷ | | ۱۲۳ |
| درس دهم | سنجشگری در تفکر | ۱۳۱ | | ۱۳۶ |
| آزمون منطق | | | | ۱۴۳ |

فلسفه یازدهم

درس‌نامه تست

| | | | | |
|-----------|------------------------|-----|-------|-----|
| درس اول | چیستی فلسفه | ۱۴۶ | | ۱۵۶ |
| درس دوم | ریشه و شاخه‌های فلسفه | ۱۶۲ | | ۱۶۸ |
| درس سوم | فلسفه و زندگی | ۱۷۳ | | ۱۷۹ |
| درس چهارم | آغاز تاریخی فلسفه | ۱۸۵ | | ۱۹۲ |
| درس پنجم | زندگی براساس اندیشه | ۱۹۹ | | ۲۰۶ |
| درس ششم | امکان شناخت | ۲۱۲ | | ۲۲۱ |
| درس هفتم | ابزارهای شناخت | ۲۲۶ | | ۲۳۵ |
| درس هشتم | نگاهی به تاریخچه معرفت | ۲۴۰ | | ۲۵۷ |



دورنما:

خب حالا وارد فصل دوم کتاب می‌شویم: «معرفت و شناخت». در این درس با شاخه «معرفت‌شناسی» که از بخش‌های ریشه‌ای فلسفه است، آشنا می‌شویم. می‌خواهیم بدانیم «معرفت یا همان شناخت» چیست و چگونه می‌توان فهمید که آیا «شناخت» ممکن است یا نه؟ زندگی انسان سراسر نشانه ارتباط با آگاهی و شناخت است. به همین خاطر همه ما با مفهوم «شناخت» آشناییم و به امکان آن هم اطمینان داریم و بر این اساس زندگی می‌کنیم.

تذکره: در این درس و در سطح کتاب درسی: **معرفت = شناخت = آگاهی = علم = دانش = دانایی = دانستن = ادراک = درک = فهم = اطلاع‌داشتن**. البته در کتاب درسی همین اصطلاحات هم به دو معنای عام و خاص به کار رفته‌اند. اکثر اوقات مقصود از معرفت و شناخت، یک آگاهی صحیح و مطابق واقع است. این می‌شود معنای خاص شناخت؛ ولی گاهی اوقات هم ممکن است مقصود از شناخت، عام‌تر باشد؛ یعنی هم به اطلاعات درست و مطابق واقع شناخت بگوییم و هم به اطلاعات نادرست و خلاف واقع که اشتباهاً آن‌ها را صحیح می‌پنداریم. این هم معنای عام شناخت است که هم شامل علم حقیقی و هم شامل جهل مرکب می‌شود (فردارو شکر توی همین درس قبلی پهل مرکب رو توضیح دادیم و متمماً یادتونه). پس به طور خلاصه: معنای خاص شناخت (معنای پرکاربردتر در این درس): باوری که انسان آن را صحیح می‌داند و حقیقتاً هم مطابق واقع است. معنای عام شناخت (گاهی در این درس به کار رفته است): هر باوری که انسان آن را صحیح می‌پندارد، خواه حقیقتاً مطابق واقع باشد و خواه نباشد. راه تشخیص معنای خاص و عام: تنها راه، توجه به بافت عبارتی است که «شناخت» در آن به کار رفته است، اما اگر هیچ دلیل و قرینه‌ای وجود نداشت که متوجه شویم مقصود عبارت، معنای عام شناخت است، معنای خاص را در نظر می‌گیریم چون این معنا در معرفت‌شناسی معنای اصلی است و کتاب درسی هم عمدتاً همین معنا را به کار برده است. دقت کنید که هر دو معنای شناخت از نظر مفهومی و مصداقی روشن و واضح هستند و ما فقط خواستیم کاربردهای مختلف «شناخت» در این درس را توضیح دهیم که در فهم منظور عبارات سردرگم نشویم.

ویژگی‌های معرفت که همه می‌دانیم

توانایی بشر بر شناخت

یک ویژگی انسان: توانایی شناختن از طریق شناختن اشیای پیرامون **برقراری ارتباط با اشیا و پدیده‌های پیرامون و استفاده از آن‌ها** هر کاری که انسان انجام می‌دهد بر پایه نوعی شناخت و آگاهی و دانستن است. مثلاً اگر چیزی را می‌خوریم، معمولاً به این دلیل است که اولاً آن را می‌بینیم؛ هم‌چنین طعم و بویش را تشخیص می‌دهیم و از این راه‌ها می‌فهمیم فاسد نیست؛ و با آگاهی از جای آن غذا و جای دهانمان، آن را به سمت دهان می‌بریم و می‌خوریم. همین‌طور کارهای دیگر مثلاً وقتی با کسی حرف می‌زنیم، از خطری دوری می‌کنیم یا به دوستی نزدیک می‌شویم یا ... همه این کارها مبتنی بر یک سری شناخت و دانستگی‌ها است.

همه کارهای انسان، نشانه توانایی او در دانستن هستند.

مثال‌هایی که تا الان در مورد شناخت زدید مربوط به امور محسوس می‌شد. معنای امور محسوس از اسمش پیدا است؛ یعنی اموری که با حواس قابل درک هستند.

مثال همه پدیده‌های جهان مادی (جهان طبیعت) می‌توانند با حس شناخته شوند و لذا امور محسوس به حساب می‌آیند؛ خواه اشیای مادی بسیار ریز مثل میکروب‌ها، اتم‌ها، سلول‌ها، بوهای مختلف و ...؛ خواه اشیای مادی بسیار بزرگ مثل سیاره‌ها، ستاره‌ها، کهکشان‌ها و ...؛ و حتی اشیایی که با چشم انسان قابل رؤیت نیستند، ولی با حواس دیگر ادراک می‌شوند مثل امواج الکترومغناطیسی، انرژی، نیروی جاذبه و ...

توجه برای ادراک حسی برخی از اشیا نمی‌توانیم صرفاً با اتکا بر اندام‌های حسی خود به شناخت برسیم بلکه لازم است از دستگاه‌ها و ابزارهایی مثل میکروسکوپ، تلسکوپ، فشارسنج و ... استفاده کنیم. این ابزارها هم چون در واقع تقویت‌کننده حواس پنج‌گانه هستند، فقط امور محسوس و مادی را شناسایی می‌کنند.

انسان علاوه بر امور محسوس گاهی درباره موجودات ذاتاً نامحسوس و جهان‌های غیرمادی و ماوراءالطبیعی فکر می‌کند و نسبت به این امور هم شناخت‌هایی پیدا می‌کند.

مثال روح یا نفس انسان یا عالم فرشتگان و ملائکه یا آفریدگار جهان همگی از امور غیرمادی و نامحسوس هستند که نسبت به آن‌ها شناخت‌هایی داریم.

توجه خود امور محسوس هم گاهی می‌توانند برای برخی انسان‌ها جزء مسائل فراحسی و نامحسوس قرار بگیرند. مثلاً تخت جمشید کنونی یک موجود محسوس است، ولی تخت جمشید در زمان هخامنشیان برای ما محسوس نیست؛ یعنی با هیچ حسی نمی‌توانیم آن تخت جمشید را بشناسیم، اما با این وجود با خواندن تاریخ ایران باستان از تخت جمشید آن زمان هم شناخت پیدا می‌کنیم؛ پس شناخت گذشته یک شناخت فراحسی است. همین‌طور می‌توان با مشاهده روند گسترش ویروس کرونا، به وضعیت آینده ابتلا به این ویروس در جهان آگاه شد، اما این آگاهی هم از سنخ شناخت‌های محسوس نیست؛ چون با هیچ حسی نمی‌توان آینده را شناسایی کرد.

امور محسوس = جهان ماده = عالم طبیعت = هر چیزی که با حواس درک شود، چه با کمک ابزار و دستگاه‌های تقویت‌کننده حس و چه بدون کمک آن‌ها.

امور نامحسوس = امور غیرمادی = جهان ماوراءالطبیعه = عالم مجردات.

مسائل فراتر از مسائل محسوس و پیرامونی که می‌توانیم نسبت به آن‌ها شناخت پیدا کنیم؛ گذشته و آینده (که گرچه در زمان خودشان محسوس بوده‌اند یا خواهند بود، ولی اکنون فراتر از حس ما هستند) + امور نامحسوس و غیرمادی

یکی دیگر از چیزهایی که درباره شناخت می‌دانیم این است که شناخت انسان منحصر در امور مادی و جهان طبیعت نیست بلکه ما به برخی جنبه‌های محسوس و نامحسوس خود و جهان پیرامونمان شناخت داریم.

نکته: امور نامحسوس و غیرمادی که معمولاً در تست‌ها مطرح می‌شوند، مفاهیم محدودی هستند و تقریباً هر مفهوم دیگری مطرح شود، امر محسوس و مادی محسوب خواهد شد. این امور عبارت‌اند از:

خدا، فرشته و ملک، جن، روح، نفس انسان، ذهن انسان، عقل یا عقول، علم، فکر و اندیشه، خواب و رؤیا، مفهوم کلی، تصور ذهنی، اراده و اختیار، حالات درونی و نفسانی انسان مثل امید و غم

تدریجی بودن شناخت و نیاز به آموختن و یادگیری

یکی دیگر از چیزهایی که درباره شناخت خود می‌دانیم، تدریجی بودن آن است. ما در آغاز تولد و به دنیا آمدن، چیزی نمی‌دانستیم، ولی کم‌کم و قدم‌به‌قدم با پدیده‌های جهان آشنا شدیم؛ یعنی انسان موجودی آموزنده و یادگیرنده است و با عمل آموختن و یادگیری در مسیر شناخت، جلو می‌رود.

عمل آموختن و یادگیری ← نشانه تدریجی بودن شناخت

محدودیت شناخت

مطلب دیگری که درباره شناختمان از آن آگاهییم، محدود بودن آن است؛ یعنی با این‌که دانسته‌های گسترده‌ای از خود و جهان داریم، ولی خیلی چیزها را هم نمی‌دانیم. اگر عظمت جهان هستی را در نظر بگیریم خواهیم فهمید که شناخت و فهم ما درباره آن، هر چه قدر هم باشد، باز بسیار محدود است و در کنار دانسته‌ها و آموخته‌ها، حقایق فراوانی هم هست که ما نمی‌دانیم که به آن‌ها جاهل هستیم. این نوع جاهل، همان جاهل ساده سقراطی است که انگیزه تلاش بیشتر برای کشف حقایق است، نه جاهل مرکب مدعیان دانایی که ضد جست‌وجوی حقیقت است.

ما آگاه هستیم که در کنار دانسته‌ها و آموخته‌ها، حقایق فراوان دیگری هم هست که آن‌ها را نمی‌دانیم و نمی‌شناسیم. بنابراین ما به محدودیت شناخت خود آگاهییم.

آخرین ویژگی شناخت بشر که می‌خواهیم به آن اشاره کنیم، خطای شناخت است. همه ما می‌دانیم که گاهی برخی از مطالبی که مطمئن بوده‌ایم درست‌اند، خطا از آب در می‌آیند. هم‌چنین گاهی می‌بینیم دو نفر ادعا می‌کنند مطلبی را می‌دانند، ولی درباره همان مطلب با هم اختلاف نظر دارند و هر کدام اطلاعات دیگری را غلط می‌داند. در این مواقع می‌دانیم که نمی‌شود دو عقیده متضاد با هم درست باشند لذا تلاش می‌کنیم متوجه شویم کدام عقیده درست و کدام نادرست است و البته این احتمال هم وجود دارد که هر دو نظر غلط باشند. این یعنی برخی شناخت‌های انسان نادرست و خلاف واقع است (این‌جا معنای عام شناخت مورد نظر است).

تفکر در دو رفتار مشترک همه انسان‌ها

۱) **خطا در حل مسئله ریاضی و تلاش برای جبران آن:** گاهی در اواسط حل یک مسئله ریاضی می‌فهمیم، راه‌حل ما نادرست بوده و راه دیگری را امتحان می‌کنیم و به پاسخ درست می‌رسیم. این امر نشانه این است که گرچه ما خطای شناختی داریم، ولی توانایی شناخت این خطاها و حتی جبران آن‌ها را هم داریم؛ یعنی گاهی به دانش‌های جدیدی می‌رسیم که می‌فهمیم برخی دانش‌های قبلی مان نادرست بوده‌اند.

■ فهم خطا در مسئله ریاضی و پیدا کردن راه درست ← نشانه این است که
اولاً توانایی شناخت خطا
ثانیاً توانایی تصحیح خطا

۲) **دو نفر که با هم اختلاف دارند و با هم بحث می‌کنند:** خیلی اوقات با فردی دیگر اختلاف نظر داریم و هر دو تلاش می‌کنیم به کمک استدلال و توضیح، طرف مقابل را به دیدگاه خود نزدیک کنیم. این تلاش نشانه این است که هر دو قبول داریم که دو حرف متضاد با هم درست نیستند، گرچه شاید با هم نادرست باشند. هم‌چنین هر دو قبول داریم که راهی برای تشخیص درستی یا نادرستی نظرات مختلف هست و می‌توانیم نظر درست خود را به دیگری منتقل کنیم و با استدلال، نظر صحیح را اثبات کنیم. همه این امور نشانه دیگری برای وجود امکان شناخت برای بشر هم هست.

■ استدلال گری در هنگام اختلاف نظر ← نشانه این است که
اولاً می‌دانیم حقیقت و واقعیت یکی بیشتر نیست و برای همه ثابت و یکسان است
لذا دو سخن متضاد با هم درست نیستند.
ثانیاً می‌دانیم راهی برای تشخیص سخن درست هست.
ثالثاً می‌دانیم می‌توان سخن درست را با استدلال برای دیگری ثابت کرد.

دانش معرفت‌شناسی یا نظریه معرفت یا اندیشیدن درباره «اندیشیدن»

تأمل درباره مسائل مربوط به شناخت و اندیشیدن درباره «اندیشیدن» یکی از مهم‌ترین بخش‌های ریشه‌ای فلسفه است که امروزه گسترش فراوانی یافته است و به آن «معرفت‌شناسی» می‌گویند. معرفت‌شناسی به پدیده «شناخت» می‌پردازد؛ یعنی همان پدیده‌ای که وقتی رخ می‌دهد ما آگاه و عالم می‌شویم.

شناخت چیست؟ (حقیقت شناخت)

آیا شناخت اساساً ممکن است؟ (توانایی بشر برای شناخت خود و جهان)

شناخت‌های ما تا چه اندازه ارزش دارند؟ (میزان واقع‌نمایی شناخت)

راه‌های شناخت کدام‌اند؟ (ابزارهای شناخت)

حدود و قلمرو شناخت چه قدر است؟ (امور و محدوده‌های قابل شناخت)

چرا میان شناخت افراد از یک موضوع تفاوت وجود دارد؟ (اختلاف و خطا در شناخت)

برخی از پرسش‌های معرفت‌شناسی عبارت‌اند از

تاریخ معرفت‌شناسی به قدمت تاریخ فلسفه

از وقتی فلسفه بوده، معرفت‌شناسی هم جزئی از آن بوده است. به عبارت دیگر، معرفت‌شناسی قابل جدایی از فلسفه نیست؛ زیرا وقتی یک فیلسوف درباره هر موضوع فلسفی مثل هستی، انسان و جهان می‌اندیشد، چاره‌ای ندارد جز این‌که درباره خود «اندیشیدن» و «شناخت» هم نظری داشته باشد. در واقع اندیشیدن بدون تحقیق درباره خود اندیشه ممکن نیست (همین مطلبی توی درس ۲ به یه بیان رنگ گفته بودیم. اون با گفتیم شناخت هستی، فرع بر امکان شناخته پس هستی‌شناسی بدون معرفت‌شناسی نمی‌شه).

البته این‌طور نبوده که از ابتدا مباحث معرفت‌شناسی را به طور مجزا و مستقل، تحت عنوان معرفت‌شناسی مورد بررسی قرار دهند. بلکه فیلسوفان قدیم سؤالات معرفت‌شناختی را در ضمن دیگر مباحث فلسفی مطرح می‌کردند و پاسخ می‌دادند. مثلاً در تاریخ فلسفه این فیلسوفان از معرفت و شناخت بحث کرده‌اند.

۱- در تعبیر «اندیشیدن درباره اندیشیدن» منظور از «اندیشیدن» دوم با مسامحه، همان شناخت و آگاهی و علم است. قبلاً در درس منطق آموختیم که اندیشه که خودش دو نوع تعریف و استدلال دارد، فرایندی است که به علم و دانش می‌انجامد، نه این‌که خودش علم و دانش باشد، اما فقط در این قسمت کتاب فلسفه یازدهم و نه حتی در قسمت‌های دیگر این کتاب، «اندیشیدن» به معنای «دانستن» به کار رفته است.

در یونان باستان: افلاطون و ارسطو
در دوره اسلامی: ابن سینا، شیخ اشراق، ملاصدرا و علامه طباطبایی
در دوره جدید اروپا: دکارت، هیوم و کانت

در بین همه فیلسوفانی که در طول تاریخ از معرفت بحث کرده‌اند، کانت - فیلسوف قرن هجدهم آلمان - یک نقطه عطف محسوب می‌شود. توجه ویژه او به معرفت‌شناسی باعث شد | اولاً شاخه معرفت‌شناسی فلسفه، رشد بیشتری کند. ثانیاً فیلسوفان بیشتری در دوره جدید به معرفت‌شناسی بپردازند.

معرفت‌شناسی همیشه جزئی از فلسفه بوده زیرا نمی‌شود در مورد موضوعات فلسفی یعنی شناخت هستی، انسان و جهان بحث کرد، اما در مورد خود شناخت و اندیشه نظری نداشت. تعدادی از فیلسوفان در طول تاریخ درباره معرفت نظر داده‌اند، اما توجه ویژه کانت به این موضوع، سبب شد شاخه معرفت‌شناسی فلسفه رشد بیشتری کند و فیلسوفان بیشتری به آن بپردازند.

استقلال معرفت‌شناسی از دیگر شاخه‌های فلسفه

همان‌طور که گفتیم در گذشته برخی از مباحث معرفت‌شناسی در ضمن مباحث فلسفی طرح می‌شد، اما امروزه دو اتفاق در مباحث مربوط به معرفت افتاده که سبب شده است این بخش از فلسفه به طور مستقل مورد بررسی قرار گیرد | اولاً طرح پرسش‌های جدی و جدید در مورد معرفت ثانیاً ظهور دیدگاه‌های گوناگون درباره معرفت

به این دو دلیل، امروزه این بخش ریشه‌های فلسفه از بخش‌های دیگر فلسفه جدا شده و به طور مجزا از آن بحث می‌شود؛ یعنی به جای این‌که در میان بحث‌های گوناگون فلسفی، جستجو و گریخته سؤالات بحث معرفت هم طرح شود، در یک بحث فلسفی مستقل، فقط به موضوعات مرتبط با شناخت و معرفت می‌پردازند و سؤالات معرفت‌شناختی را پاسخ می‌دهند. امروزه این شاخه فلسفی مستقل، به نام «معرفت‌شناسی» یا «نظریه معرفت» مشهور شده است.

امروزه برخلاف گذشته، بحث از معرفت به صورت شاخه مستقلی درآمده است که به آن معرفت‌شناسی یا نظریه معرفت می‌گویند. علت استقلال این بخش از فلسفه از بخش‌های دیگر دو امر است: ۱) طرح پرسش‌های جدی و جدید ۲) ظهور دیدگاه‌های گوناگون.

چیستی معرفت؛ بی‌نیاز از تعریف

مفاهیم روشن و بدیهی که همه با آن آشنا هستند، نیازی به تعریف ندارند. تعریف زمانی به کار می‌آید که با یک تصور مجهول و نامعلوم روبه‌رو باشیم و بخواهیم با کمک تصورات معلوم دیگر، آن را کشف و معلوم کنیم، اما تصویری که از ابتدا خودش معلوم است، دیگر نیازی به معلوم‌سازی ندارد.

نشانه روشن بودن مفهوم شناخت برای همه: کاربرد افعال مصدر «دانستن»

همه آدم‌ها از الفاظی مثل «می‌دانم»، «می‌فهمم»، «می‌شناسم»، «نمی‌دانم»، «نمی‌فهمم» و «نمی‌شناسم» استفاده می‌کنند. حتی وقتی از یک کودک می‌پرسیم «می‌دونی چند سالته؟» خواهد گفت «آره» یا خواهد گفت «می‌دونم»؛ در هر دو صورت یعنی فهمیده است «دانستن» چه معنایی می‌دهد؟ جالب است بدانید که حتی اگر کودک بگوید «نه نمی‌دونم» باز هم یعنی با مفهوم «دانستن» آشناست؛ زیرا اگر معنای «می‌دونی؟» را نمی‌فهمید، اصلاً نمی‌توانست به سؤال ما جواب دهد؛ نه جواب مثبت و نه جواب منفی.

چرا پاسخ منفی به یک سؤال هم به معنای فهم سؤال است؛ مثلاً اگر از کسی بپرسید «آیا تو می‌فانی؟» او هیچ پاسخی برای این سؤال نخواهد داشت. چون نمی‌داند «می‌فانی؟» یعنی چه که بداند در مورد او صدق می‌کند یا نه. حال اگر کسی پیدا شود که بگوید «بله من حداقل روزی دو بار می‌فانم» یا کس دیگری بگوید «نه اصولاً فیانمیدن با مزاج من سازگار نیست»، در این صورت آن‌چه مسلم است این است که این دو نفر با معنای «می‌فانی؟» آشنا هستند و نیازی نیست این مفهوم برایشان تعریف شود.

صرف پاسخگویی به سؤال از «دانستن» به معنای آشنایی با مفهوم دانایی و شناخت و بی‌نیازی این مفهوم از تعریف است.

امکان ابهام لغوی مفهوم شناخت و نیازمندی به تعریف لغوی

واضح است که وقتی می‌گوییم یک مفهوم نیازی به تعریف ندارد، منظورمان تعریف مفهومی است؛ زیرا هیچ مفهومی پیدا نمی‌شود که هرگز برای هیچ کس نیازی به تعریف لغوی و لفظی نداشته باشد. حتی واضح‌ترین مفاهیم هم وقتی مثلاً به زبان فارسی بیان می‌شوند، برای یک فرد انگلیسی‌زبان که هیچ آشنایی با فارسی ندارد مبهم است! لذا باید مترادف آن مفهوم به زبان انگلیسی بیان شود تا او هم از طریق این تعریف لفظی، مقصود ما را دریابد. مثلاً باید به او گفت «شناخت» یعنی «knowledge».

حتی گاهی ممکن است یک فارس‌زبان هم از جهت کلمه و لغت، ابهامی نسبت به مفهوم «معرفت» داشته باشد. در این صورت مثلاً به او می‌گوییم معرفت همان دانستن و آگاهی نسبت به چیزی است.

گرچه مفهوم «شناخت» روشن و بی‌نیاز از تعریف است، ولی ابهام در آن از جهت کلمه و لغت ممکن است؛ در این صورت حداکثر با بیان معادلی ابهام رفع می‌شود. در درس منطق به این کار، تعریف لغوی می‌گفتیم.

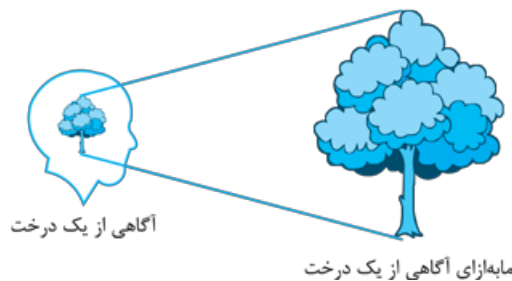
تحلیل معنای شناخت

همان‌طور که گفتیم معنای شناخت، واضح و روشن است، اما همین معنای روشن وقتی اتفاق می‌افتد، مستلزم اجزا یا احیاناً واقعیت‌های روشن دیگری است که تبیین آن‌ها به ما در تحلیل فلسفی شناخت کمک می‌کند.

وقتی از کسی می‌پرسند «می‌دونی درخت کجاست؟» و او می‌گوید: «آره، درخت اونجاست» سخن او دقیقاً به چه معنا است؟

اولاً او نسبت به دو چیز آگاهی و شناخت دارد: یکی «درخت» و دیگری «جای درخت»؛

این سخن به این معنا است که ثانیاً این آگاهی و شناخت او بی‌ارتباط با جهان واقعیت‌های خارج از ذهن نیست بلکه آگاهی او، یک «مابه‌ازاء»^۱ در عالم واقع دارد و آن مابه‌ازاء یک درخت است که در آن‌جا است.



وقتی کسی می‌گوید «چیزی هست» بدین معنا است که به وجود آن چیز در جهان هستی آگاه و مابه‌ازای آگاهی او، یک موجود از نوع همان چیز است که در عالم واقع تحقق دارد.

امکان معرفت؛ بدیهی و بی‌اثبات

خب فهمیدیم که مفهوم شناخت، یک تصور روشن و بی‌نیاز از تعریف است و همه ما معنای آن را می‌فهمیم، اما خب این دلیل نمی‌شود مفهوم شناخت، مصادیق واقعی هم داشته باشد. ما مفاهیم آشنای زیادی را سراغ داریم که هیچ مصادیقی در واقعیت ندارند؛ مثلاً همه ما با مفهوم «غول چراغ جادو» آشناییم ولی از طرفی می‌دانیم که چنین چیزی واقعیت ندارد و فقط قصه است؛ بنابراین نباید از این‌که چیستی معرفت برایمان روشن است نتیجه بگیریم معرفت امکان تحقق هم دارد؛ بنابراین باید درباره یک سؤال مهم بحث کنیم: «آیا ما می‌توانیم اشیا و موجودات جهان را بشناسیم و به آن‌ها علم پیدا کنیم؟»

بدهت شناخت و نشانه آن

توانایی انسان در شناخت واقعیت، بدیهی است و نیازی به استدلال هم ندارد. همان‌طور که چیستی شناخت یک تصور روشن و بی‌نیاز از تعریف بود، این‌که «شناخت ممکن است» هم یک تصدیق بدیهی و بی‌نیاز از استدلال است.

جالب است بدانید «امکان شناخت» نه تنها نیازی به استدلال ندارد، بلکه قابل استدلال هم نیست؛ زیرا هر قضیه‌ای که بخواهد مقدمه استدلال بر اثبات امکان شناخت باشد، ابتدا باید خودش معلوم باشد و این معلوم‌بودن، یعنی شناخت ممکن است و دیگر نیازی به استدلال نیست. (از منطق یادتون هست دیگه؟ استدلال یعنی رسیدن از تصدیق‌های معلوم به کشف تصدیقی مجهول)

۱- سخنی با دبیران: رسم‌الخط درست این کلمه «مابازا» است (ر. ک: لغت‌نامه دهخدا) که در کتاب درسی چاپ ۱۳۹۷ به همین صورت درست نوشته شده بود، اما چون در کتاب چاپ ۱۳۹۸ به صورت «مابه‌ازا» نوشته شده، ما هم از کتاب درسی تبعیت کردیم.

نشانهٔ بدهت امکان شناخت ← قبلاً ذیل عنوان «توانایی بشر بر شناخت» دربارهٔ نشانه‌های این توانایی بحث کردیم و گفتیم همهٔ کارهایی که انجام می‌دهیم، نشانهٔ آن است که شناخت‌هایی داریم. همین‌که با طرف مقابل صحبت می‌کنیم یا لیوان آبی را برمی‌داریم و می‌نوشیم، یا از عمل کسی خوشحال یا عصبانی می‌شویم، گویای آن است که ما به امکان شناخت خود پی برده‌ایم و تردیدی هم در آن نداریم.

■ اما کسی که در توانایی خود برای شناخت واقعاً شک دارد، باید چگونه عمل کند؟

لازمهٔ شک در امکان شناخت ← کسی که شک دارد می‌تواند چیزی را بشناسد یا نه، نباید با کسی حرف بزند؛ زیرا شاید او اصلاً وجود نداشته باشد! همین‌طور نباید برای رفع تشنگی لیوان آب را بردارد و بنوشد، چون شاید آن لیوان واقعی نباشد و آبی هم در آن نباشد و آن‌چه به نظر او می‌آید فقط توهم محض است. هم‌چنین معنی ندارد چنین کسی از عمل کسی خوشحال یا ناراحت شود، زیرا از کجا معلوم آن کس و عملش واقعی باشند؟ همان‌طور که انسان از یک خواب آشفته نباید ناراحت یا خوشحال شود، از اموری که در بیداری می‌بیند هم تأثیر بپذیرد چون شاید همهٔ این امور هم خواب و رؤیایی بیش نباشند؛ بنابراین کسی که واقعاً در توانایی شناختی خود شک دارد و به لوازم این شک هم پایبند است، هیچ کاری نباید انجام دهد.

همهٔ کارهای ما نشانهٔ آن است که امکان شناخت خود را پذیرفته‌ایم. فقط اگر هیچ کاری انجام نمی‌دادیم می‌توانستیم بگوییم که در توانایی دانستن خود شک داریم.

انکار امکان شناخت در عین بدهت آن

درست است که امکان شناخت امری بدیهی است، ولی این‌طور نیست که امر بدیهی را نتوان به ظاهر انکار کرد! اتفاقاً برعکس، چه در گذشته چه در حال حاضر هستند کسانی که اصل امکان شناخت را انکار کرده‌اند!

ممکن است پرسید با توجه به این‌که پذیرش امکان شناخت لازمهٔ انجام هر کاری است، پس این افراد چگونه زندگی می‌کنند؟ پاسخ این است که سخن این افراد با عملشان هم‌خوان و سازگار نیست؛ یعنی در حرف و سخن، امکان شناخت را نمی‌پذیرند، ولی در عمل همه روزه صدها عمل انجام می‌دهند که نشانهٔ پذیرش امکان شناخت است. به عبارت دیگر، این افراد ملتزم به لوازم ضروری سخن خود نیستند!

در طول تاریخ و هم‌اکنون کسانی بوده و هستند که اصل امکان شناخت را انکار می‌کنند. این افراد گرچه در مقام حرف و سخن، چنین می‌گویند، ولی در سراسر زندگی خود هزاران عمل انجام می‌دهند که مستلزم قبول امکان شناخت است؛ بنابراین سخن این افراد با عملشان ناسازگار است.

نظریهٔ سوفیست‌ها؛ عدم امکان شناخت

قبلاً در درس ۴ گفته بودیم که سوفیست‌ها در گفت‌وگوها و در محاکم قضایی (دادگاه‌ها) مغالطه می‌کردند. هدف آن‌ها هم این بود که به هر قیمتی بر رقیب خود پیروز شوند. این مغالطه‌کاری‌ها کم‌کم روی عقاید و باورهای آن‌ها هم تأثیر گذاشت. به تدریج سوفیست‌ها به این نظر رسیدند که انسان توانایی رسیدن به حقیقت را ندارد و نمی‌تواند به علمی که مطابق با واقع باشد، برسد.

مغالطه‌کاری سوفیست‌ها با هدف پیروزی بر رقیب آن‌ها را به آن‌جا رساند که ← امکان شناخت (علم مطابق با واقع) را انکار کردند.

گرگیاس؛ تندروترین سوفیست‌ها و شکاک مطلق

گرگیاس از سوفیست‌های بسیار توانا در فن سخنوری بود.

اولاً چیزی وجود ندارد (یعنی کلاً زرد زیر همه‌پیر).

ثانیاً اگر هم چیزی وجود داشته باشد، برای انسان قابل شناخت نیست و انسان ابزار شناخت آن را ندارد (هالا به فرض مهال هم به پیزی باشه ما که نمی‌تونیم پیزی ارزش بدوینیم).

ثالثاً اگر برای انسان قابل شناخت باشد، نمی‌تواند آن را به دیگری بیاموزد و منتقل نماید (بازم به فرض مهال به پیزی باشه و ما هم بشناسیمش اما بازم نمی‌تونیم اونو به دیگران بشناسونیم).

تحلیل اعتقادات گرگیاس

گام اول (واقعیت بی‌واقعیت): اعتقاد اول گرگیاس انکار اصل وجود (اصل واقعیت) است. اگر این اعتقاد پذیرفته شود دیگر نوبت به اعتقاد دوم و سوم نمی‌رسد. چون نه چیزی برای شناخته‌شدن و آموزش داده شدن هست و نه کسی برای شناختن و آموزش‌دادن! همه‌چیز هیچ اندر هیچ و پوچ اندر پوچ است. حتی من و شما و خود گرگیاس هم الان نیستیم که با هم دربارهٔ باورهای گرگیاس حرف بزنینم! (نقد: اگر کسی این سخن را بپذیرد مطلقاً هیچ کاری نباید بکند!)

گام دوم (شناخت بی‌شناخت): بعد گرگیاس بدون این که اعتقاد اول خود را غلط بدانند، یک ارفاق به ما می‌کند. او می‌گوید فقط به خاطر این که شما طرفداران فلسفه و حقیقت بدانید اگر اعتقاد اول مرا نپذیرید هم باز راه به جایی نخواهید برد، فرض را بر این می‌گذارم که چیزی وجود داشته باشد، اما چه فایده؟ ما که قادر نیستیم آن چیز را بشناسیم! (نقد: اولاً مانند سخن اول، اگر کسی این سخن را هم بپذیرد مطلقاً هیچ کاری نباید بکند! ثانیاً در این صورت خود عبارت گرگیاس که هیچ چیز را نمی‌توان شناخت هم قابل شناخت نخواهد بود و لذا این سخن با خودش در تناقض است.) در ضمن با پذیرش این اعتقاد دیگر نوبت به اعتقاد سوم نمی‌رسد چون وقتی خودمان هیچ چیزی نمی‌دانیم چگونه می‌خواهیم به دیگران هم آموزش دهیم؟! **گام سوم (آموزش بی‌آموزش):** در آخرین مرحله گرگیاس بدون این که دست از دو اعتقاد اول خود برداشته باشد باز هم با طالبان حقیقت و واقعیت یک همراهی دیگر می‌کند تا آن‌ها بدانند حتی اگر حقیقت و واقعیتی هم باشد، کسی نمی‌تواند ادعای آن را داشته باشد و با گرگیاس وارد بحث شود. او می‌گوید حتی اگر فرض کنیم واقعیتی باشد و ما هم بتوانیم حقیقت آن را بشناسیم، ولی نمی‌توانیم این حقیقت را برای کسی اثبات کنیم یا حتی دیگری را از آن مطلع کنیم! یعنی هر چیزی هم بگوییم و هر کاری هم بکنیم، او به هیچ وجه چیزی را که ما دانسته‌ایم و شناخته‌ایم، نخواهد دانست و نخواهد شناخت؛ بنابراین آموزش کاری محال و بیهوده است! (نقد: گرچه پذیرش این سخن سبب نمی‌شود انسان هیچ کاری نتواند بکند، ولی هرگونه ارتباط برقرار کردن با دیگران و حرف زدن و تلاش برای اثبات مطالبی را بیهوده و عبث می‌کند؛ بنابراین خود گرگیاس هم وقت خود را تلف کرده است که سعی کرده این مطلب را به ما بگوید. چون منظور او قابل انتقال به ما نیست!)

گرگیاس سه اعتقاد مشهور داشت که پذیرش دو مورد اول سبب می‌شود انسان هیچ کاری نتواند انجام دهد و پذیرش سومی سبب می‌شود انسان نتواند با دیگران سخن بگوید یا چیزی را برایشان اثبات کند.

اعتقاد اول: انکار واقعیت.

اعتقاد دوم: انکار امکان شناخت واقعیت.

اعتقاد سوم: انکار امکان انتقال شناخت به دیگران (انکار امکان آموزش).

اعتبار اصل شناخت در عین وجود محدودیت‌های شناختی

اشکال حرف گرگیاس و دیگر شکاکان در مورد امکان شناخت، این نیست که آن‌ها امکان شناخت برخی از حقایق را منکرند. بلکه اشکال آن‌ها این است که به طور مطلق، همه شناخت‌ها را رد می‌کند.

توضیح این‌که درست است که ما توانایی شناخت برخی حقایق را داریم، ولی خیلی از حقایق هم هستند که انسان هنوز نتوانسته آن‌ها را بشناسد. حتی ممکن است شک داشته باشیم که برخی از حقایق را هرگز نتوانیم بشناسیم. مثلاً شاید شک داشته باشیم که بتوانیم همه اسرار کره زمین یا کهکشان‌ها یا مغز انسان را بشناسیم، اما این‌ها شک در اصل امکان شناخت نیستند بلکه شک در محدوده و قلمرو شناخت‌اند.

این نیست که انسان همه‌چیز را می‌تواند بشناسد یا هم‌اکنون همه‌چیز را شناخته است. این است که انسان برخی از حقایق را می‌شناسد (بلکه تنها شناخت یه واقعیت کافیه تا اصل امکان شناخت اثبات بشه).

ناتوانی در شناخت بعضی امور و همچنین شک در توانایی شناخت برخی امور، هیچ‌کدام به معنای انکار یا شک در امکان اصل شناخت نیست. همین که برخی حقایق را بشناسیم، کافی است که اصل امکان شناخت پذیرفته شود.

خودمتناقض بودن شکاکیت مطلق

همان‌طور که گفتیم اشکال گرگیاس و هر شکاک مطلق دیگری در مطلق و همه‌شمول بودن شک آن‌ها است و الا شک در برخی از دانسته‌ها یا شک در توانایی شناخت برخی امور، سخن قابل قبولی است، اما شکاکیت مطلق یعنی شک در اصل دانستن و همه دانسته‌ها، امکان‌پذیر نیست. قبلاً دلیلی که برای امکان‌پذیر نبودن شکاکیت مطلق آوردیم، عدم امکان انجام هر کاری بود. گفتیم سخن شکاکان مطلق با عملشان ناسازگار است، اما این‌جا می‌خواهیم یک دلیل منطقی و عقلی محض برای رد این ادعا بیاوریم.

مشکل شکاکیت مطلق، خودمتناقض بودن آن است؛ یعنی خودش مستلزم نقض خود است. **زیرا** وقتی کسی در اصل دانستن شک کند، پس این گزاره را به طور قطعی دانسته است: «اصل دانستن ممکن نیست»؛ بنابراین او این یک مطلب را بدون تردید، می‌داند و همین دانسته بدون شک او، شک در اصل دانستن را نقض می‌کند. به عبارت دیگر، فرد شکاک مطلق در شک خود شک ندارد و الا دیگر شکاک مطلق نبود. همین شک‌نکردن، یک مثال نقض برای مطلق بودن شکاکیت، است.

نکته: با توجه به خودمتناقض بودن شکاکیت مطلق، می‌توان گفت «انکار امکان شناخت ممکن نیست»، اما از طرفی قبلاً گفتیم عده‌ای چه در گذشته و چه در زمان حال، امکان شناخت را انکار کرده‌اند! پس «انکار امکان شناخت ممکن است!» اما چگونه انکار امکان شناخت، هم ممکن است و هم ناممکن؟ پاسخ این است که این «انکار» به عنوان یک ادعا، ممکن است، ولی به عنوان یک گزاره عقلی و منطقی، ناممکن و محال است. چون ادعای وقوع تناقض برخلاف خود تناقض، محال نیست.

گزاره‌های معرفت‌شناختی و رابطه آن‌ها با یکدیگر

در کتاب درسی گزاره‌هایی مطرح شده است که لازم است بدانیم کدام‌ها هم‌ارز هم هستند و کدام‌ها با هم سازگار یا ناسازگارند.

دسته اول: ✓ انسان می‌تواند اشیا را بشناسد = انسان می‌تواند اشیا را همان‌گونه که هستند، بشناسد = شناخت انسان گاهی درست و مطابق واقع است.

دسته دوم: * انسان نمی‌تواند اشیا را بشناسد = انسان نمی‌تواند اشیا را همان‌گونه که هستند، بشناسد = شناخت انسان همواره خطا و اشتباه است.

این دو دسته از گزاره‌ها نقیض هم هستند و دسته اول صادق و دسته دوم کاذب هستند. حال باید ببینیم هر کدام از گزاره‌های زیر با کدام دسته از گزاره‌ها سازگار و با کدام دسته ناسازگار است.

۱) شناخت انسان می‌تواند خطا و اشتباه باشد (صادق و با هر دو دسته سازگار است).

۲) انسان فقط می‌تواند همین امور محسوس و قابل تجربه حسی را بشناسد (کاذب و با دسته اول سازگار و با دسته دوم ناسازگار است).

۳) انسان در شناخت امور محسوس هم علاوه بر دیگر امور همواره خطا می‌کند (کاذب و با دسته اول ناسازگار و با دسته دوم مترادف است).

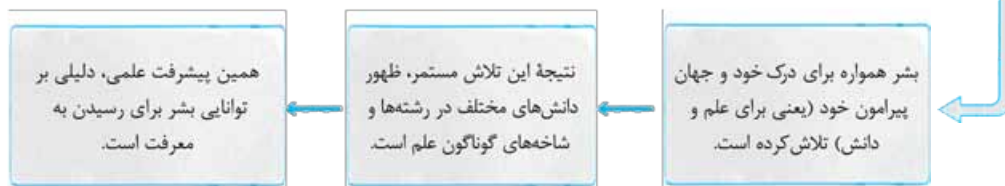
۴) انسان در شناخت امور محسوس همواره خطا می‌کند (کاذب و با هر دو دسته سازگار است؛ زیرا ممکن است در شناخت امور نامحسوس خطا نکند).

۵) انسان علاوه بر امور محسوس، امور نامحسوس را هم می‌تواند بشناسد (صادق و با دسته اول سازگار و با دسته دوم ناسازگار است).

پیشرفت پیوسته دانش انسان؛ یکی از نشانه‌های امکان شناخت

راستشو بفرماید این درس دیگه تموم شده و توی این بخش حرف پیریدی برای گفتن نداریم، اما کتاب درسیتون از بین همه نشانه‌های قبول امکان شناخت، روی یکی دست گذاشته و بیشتر توضیح داده؛ اونم پیشرفت علمه. پس به این نشانه توجه کنید.

بشر به طور طبیعی به امکان شناخت خود و پدیده‌های دیگر باور دارد. البته بشر وجود اشتباه و خطا در شناخت را هم قبول دارد، ولی این به معنای ناتوانی در کسب معرفت نیست.



- ۱- تکمیل: از طریق حل مجهولات و دستیابی به اطلاعات جدید درباره عناصر و پدیده‌های جهان و گشودن شاخه‌های جدید دانش پیشرفت علمی بشر به دو صورت انجام می‌گیرد
- ۲- تصحیح: از طریق پی‌بردن به اشتباهات گذشتگان و تصحیح آن‌ها

مثال برای تکمیل: منجمان سیارات و ستارگان جدیدی را کشف کرده‌اند و احتمالاً در آینده هم کشف خواهند کرد.

مثال برای تصحیح: در گذشته منجمان فکر می‌کردند خورشید به دور زمین می‌چرخد، ولی امروزه متوجه این خطای شناختی شده‌اند و آن را تصحیح کرده‌اند؛ یعنی معتقدند زمین به دور خورشید می‌چرخد.

چون بشر به طور فطری و طبیعی به امکان شناخت معتقد است برای شناخت حقایق تلاش کرده و علوم مختلف را پدید آورده است، پس همین پیشرفت علمی دلیل امکان شناخت (توانایی بشر برای رسیدن به معرفت) است. انسان از دو طریق علم را پیشرفت می‌دهد: ۱) تکمیل ۲) تصحیح.

خلاصه برخی نکات این درس

امور محسوس = جهان طبیعت = عالم ماده =

هر چیزی که با حواس شناخته شود؛ چه با حواس غیرمسلح و چه با حواس مسلح به ابزارهای مشاهده دقیق مثل تلسکوپ انسان شناخت فراحسی هم دارد؛ مثل شناخت گذشته و آینده و شناخت امور مجرد و غیرمادی

همة افعال انسان، نشانه توانایی او در شناخت است.

شناخت انسان تدریجی است و نشانه آن عمل یادگیری و آموختن است.

شناخت انسان محدود است و انسان در کنار دانسته‌هایش، مجهولات زیادی هم دارد.

شناخت انسان گاهی با خطا همراه است.

گاهی خودمان متوجه خطای خود می‌شویم و گاهی از این که دو نفر اختلاف دارند، می‌فهمیم لاقبل یک طرف در خطا است.

معرفت‌شناسی یا اندیشیدن درباره «اندیشیدن» همیشه جزئی از فلسفه بوده، ولی مباحث آن در ضمن مباحث دیگر فلسفی مطرح می‌شده است.

کانت به معرفت‌شناسی توجه ویژه کرد و سبب رشد آن شد و باعث شد فیلسوفان بیشتری به آن بپردازند.

امروزه معرفت‌شناسی یک شاخه مستقل محسوب می‌شود که به آن نظریه معرفت نیز می‌گویند.

هم معنای معرفت و هم امکان رسیدن به آن، برای هر انسانی روشن است.

بنابراین نه چپستی معرفت نیاز به تعریف دارد و نه امکان آن نیاز به استدلال دارد.

هیچ کس در طول تاریخ در معنای معرفت شک نکرده است، ولی عده‌ای در گذشته و حال، در امکان شناخت تردید کرده‌اند.

سوفیست‌ها از جمله منکران امکان شناخت بودند. ریشه رسیدن آن‌ها به این نظر، مغالطاتی بود که برای حق جلوه دادن باطل مرتکب می‌شدند.

گرگیاس یکی از سوفیست‌ها بود که منکر سه چیز بود: ۱) وجود واقعیت ۲) امکان شناخت ۳) امکان آموزش و انتقال شناخت خود به دیگران

اشکال گرگیاس و دیگر شکاکان مطلق در این است که آن‌ها اصل دانستن و همه دانسته‌ها را زیر سؤال می‌برند؛ و الا شک در برخی از دانسته‌ها اشکالی ندارد.

شکاکیت مطلق دچار تناقض درونی است؛ زیرا شکاک مطلق در شکاک بودن خود شک ندارد و همین یقین او، مثال نقض شکاکیت مطلق است.

پیشرفت دانش، معلول قبول داشتن طبیعی توانایی بشر در شناخت است.

پس می‌توان گفت که پیشرفت دانش، دلیل توانایی بشر در شناخت است (پی بردن از معلول به علت).

پیشرفت علم از دو طریق تکمیل و تصحیح انجام می‌شود.

از نگاه طراح

نوی تست‌های این درس، چی درسته چی نادرست؟

| درست است که: (گزینه جواب) | ولی درست نیست که: (گزینه انحرافی) |
|---|---|
| گرچه انسان گاهی در شناخت‌های خود خطا می‌کند، ولی این امر، اصل توانایی بشر در شناخت را زیر سؤال نمی‌برد. | انسان می‌تواند اشیا را بشناسد؛ پس خطا در شناخت انسان راه ندارد. وجود خطای شناختی به معنای بی‌اعتباری شناخت انسان است. |
| با وجود بدهات امکان شناخت، عده‌ای در گذشته و حال آن را انکار کرده‌اند. این انکار، مستلزم تناقض عقلی و منطقی است. | چون عده‌ای امکان شناخت را انکار کرده‌اند؛ پس انکار امکان شناخت از نظر عقلی و منطقی بی‌اشکال است. |
| بعضی افراد توانایی انسان در شناخت خود و جهان را انکار می‌کنند. هیچ کس حتی کودکان در روشن بودن مفهوم شناخت تردید نمی‌کند. | برخی افراد فهم انسان از چپستی شناخت را انکار می‌کنند. هیچ کس حتی کودکان توانایی شناخت انسان را انکار نمی‌کند. |
| مفهوم آگاهی روشن است، ولی ممکن است از جهت لفظی ابهام داشته باشد که با بیان معادل‌های آن رفع می‌شود. | معنای آگاهی به قدری روشن است که هیچ‌گونه ابهامی در مفهوم و لفظ آن وجود ندارد. |
| هر شناختی یک مابه‌ازای واقعی دارد. | هر واقعیتی مابه‌ازای یک شناخت و آگاهی است. |
| نشانه بدهات مفهوم شناخت کاربرد کلمه «می‌دانم» و نشانه بدهات امکان شناخت، کارهایی است که انجام می‌دهیم. | نشانه بدهات مفهوم شناخت کارهایی است که انجام می‌دهیم. |
| قبل از کانت هم معرفت‌شناسی وجود داشت، ولی توجه ویژه او به این شاخه باعث رشد و گسترش آن شد تا جایی که امروزه یک شاخه مستقل محسوب می‌شود. | معرفت‌شناسی در تاریخ فلسفه با کانت آغاز شد. معرفت‌شناسی در زمان کانت به یک شاخه مستقل تبدیل شد. |

۱۳۱۳- کدام یک از عبارات زیر برابر با معرفت‌شناسی است؟

- (۱) تعیین ابزارهای شناخت
(۲) مشخص نمودن محدوده‌های شناخت
(۳) اندیشیدن درباره «اندیشیدن»
(۴) اندیشیدن درباره امکان معرفت

۱۳۱۴- کدام گزینه به ترتیب شامل امر محسوس و امر نامحسوس است؟

- (۱) وزن - کروناویروس
(۲) نور - انرژی
(۳) الکترون - فرشته
(۴) جن - روح

۱۳۱۵- کدام عبارت درباره روح درست است؟

- (۱) قابل درک نیست.
(۲) وجود ندارد.
(۳) برخلاف امواج امری غیرمادی است.
(۴) با دستگاه‌ها و ابزار قابل درک حسی است.

۱۳۱۶- آن چه مستقیماً با چشم دیده می‌شود، و آن چه مستقیماً با چشم دیده نمی‌شود،

- (۱) قطعاً مادی است - قطعاً غیرمادی است.
(۲) ممکن است مادی باشد - شاید غیرمادی باشد.
(۳) در برخی شرایط غیرمادی است - قطعاً امر محسوس است.
(۴) بدون شک امر محسوس است - ممکن است غیرمحسوس باشد.

۱۳۱۷- کدام یک از موارد زیر امری غیرمحسوس است؟

- (۱) هوا
(۲) هیدروژن
(۳) بوی عطر
(۴) خدا

۱۳۱۸- کدام گزاره در حوزه علم معرفت‌شناسی طرح نمی‌شود؟

- (۱) شناخت انسان می‌تواند خطا و اشتباه باشد.
(۲) شناختن انسان به عنوان موجودی دارای فضایل اخلاقی
(۳) انسان علاوه بر امور محسوس می‌تواند به امور نامحسوس نیز پی ببرد.
(۴) انسان می‌تواند اشیا را بشناسد.

۱۳۱۹- کدام پرسش مربوط به نظریه معرفت است؟

- (۱) آیا خوب و بد بودن افعال انسان قراردادی است؟
(۲) آیا ماهیت انسان همان شناخت‌های اوست؟
(۳) آیا انسان موجودی دارای اختیار است؟
(۴) آیا خطاهای حسی موجب بی‌اعتباری حس است؟

۱۳۲۰- این که در طول زندگی ما می‌آموزیم و یاد می‌گیریم دلیلی بر کدام گزینه است؟

- (۱) قابل اعتماد بودن شناخت
(۲) ناچیز بودن دانش فعلی
(۳) محدودیت توانایی شناخت
(۴) تدریجی بودن دانایی

۱۳۲۱- درباره «جهان محسوس» می‌توان گفت

- (۱) تمام اشیا آن دیدنی و لمس کردنی هستند.
(۲) دقیقاً مساوی با تمام عالم ماده است.
(۳) جهان طبیعت تنها از اشیا آن تأثیر می‌پذیرد.
(۴) تنها با اتکا به حواس بدن خود می‌توانیم همه آن را بشناسیم.

۱۳۲۲- در کدام گزینه موارد مذکور، درباره ویژگی شناخت انسان صدق می‌کند؟

- (۱) عدم امکان افزایش - نامحدودبودن - امکان اشتباهبودن
(۲) بدیهی‌بودن - عدم امکان اشتباهبودن - نامحدودبودن
(۳) محدودبودن - امکان افزایش - امکان اشتباهبودن
(۴) امکان کاهش - عدم امکان اشتباهبودن - محدودبودن

(کانون فرهنگی آموزش - ۹۸)

۱۳۲۳- کدام یک از گزینه‌ها را نمی‌توان از ویژگی‌های قدرت شناخت انسان دانست؟

- (۱) امری تدریجی است و گام‌به‌گام به دست می‌آید.
(۲) به انسان امکان ارتباط با جهان پیرامون را می‌دهد.
(۳) از طریق آن می‌توان همه حقایق را آموخت.
(۴) امکان خطا و اشتباه در آن وجود دارد.

۱۳۲۴- این که با دیدن خرس در جنگل به سرعت پا به فرار می‌گذاریم، نشانه چیست؟

- (۱) توانایی تفکر درباره امور نامحسوس
(۲) امکان اشتباه بودن شناخت
(۳) توانایی انسان در شناختن
(۴) امکان افزایش شناخت انسان

۱۳۲۵- هر یک از عبارات زیر به ترتیب مربوط به کدام ویژگی از شناخت می‌باشد؟

- (الف) «در آغاز تولد چیزی نمی‌دانیم و گام‌به‌گام با پدیده‌های جهان آشنا می‌شویم.»
(ب) «با دیگران سخن می‌گوییم و به سمت چیزی می‌رویم یا از چیزی دور می‌شویم.»
(پ) «اندیشیدن درباره گذشته و آینده و رسیدن به نظری درباره آن‌ها»
(۱) محدودبودن شناخت - روشن بودن مفهوم شناخت - امکان شناخت
(۲) توانایی انسان در شناختن - امکان افزایش شناخت - محدودبودن شناخت انسان
(۳) امکان افزایش شناخت - توانایی انسان در شناختن - امکان شناخت امور غیرمحسوس
(۴) بدیهی‌بودن چیهستی معرفت - بدیهی‌بودن امکان شناخت - امکان شناخت امور غیرمحسوس

۱۳۲۶- کدام یک از موارد زیر نشانگر محدود بودن شناخت انسان است؟

- (۱) وجود جهل ساده در کنار دانسته‌ها
- (۲) عدم امکان شناخت
- (۳) شکاکیت مطلق
- (۴) وجود جهل مرکب در انسان

(کانون فرهنگی آموزش - ۹۸)

۱۳۲۷- کدام گزینه در مورد شناخت نادرست است؟

- (۱) شناخت ما از جهان، امری است که به تدریج حاصل می‌شود، یعنی از آغاز تولد شناخت ما کامل نیست.
- (۲) علی‌رغم گستردگی شناخت و فهم ما از جهان و خود، شناخت ما در مجموع محدود است.
- (۳) شناخت، یکی از ویژگی‌های انسان است و با آن پدیده‌های پیرامون خود را شناسایی می‌کند.
- (۴) امکان خطا در شناخت وجود دارد، اما ما همواره متوجه می‌شویم افراد مختلف همواره درباره موضوعی واحد باورهایی متفاوت دارند.

۱۳۲۸- با توجه به مطلب زیر، کدام گزینه نتیجه نمی‌شود؟

- «منجمان قدیم بر این باور بودند که زمین ثابت است و خورشید به دور زمین می‌چرخد ولی امروزه منجمان دریافته‌اند که زمین به دور خورشید می‌چرخد و علاوه بر این کشف کرده‌اند که غیر از منظومه شمسی، منظومه‌های بسیار زیاد دیگری هم وجود دارد.»
- (۱) شناخت انسان بسیار محدود است.
 - (۲) امکان خطا در شناخت وجود دارد.
 - (۳) امکان شناخت وجود دارد.
 - (۴) شناخت انسان تدریجی است.

۱۳۲۹- پذیرش مستلزم تدریجی بودن شناخت است.

- (۱) امکان خطا
- (۲) تفکر و اندیشه‌ورزی
- (۳) یادگیری
- (۴) محدود بودن معرفت

۱۳۳۰- همه سوالات مطرح شده در گزینه‌ها در معرفت‌شناسی پاسخ داده می‌شوند به جز

- (۱) ابزارهای شناخت کدام‌اند؟
- (۲) آیا شناخت انسان ذاتاً محدود است؟
- (۳) چه چیزهایی قابل شناختن هستند؟
- (۴) آیا معرفت‌شناسی همیشه جزئی از فلسفه بوده است؟

(کانون فرهنگی آموزش - ۹۸)

۱۳۳۱- در کدام گزینه هر دو عبارت پیرامون شناخت درست ذکر شده‌اند؟

- (۱) ما اشیای پیرامون خود را می‌شناسیم و از طریق استفاده از آن‌ها با آن‌ها ارتباط برقرار می‌کنیم - این که می‌کوشیم از خطرهای فاصله بگیریم ناشی از دانستن است.
- (۲) ممکن است افراد مختلف درباره موضوع واحد، نظرها و باورهای متفاوتی داشته باشند - تأمل درباره مسائل مربوط به شناخت، موجب می‌شود پرسش‌هایی درباره ابعاد گوناگون آن مطرح شود.
- (۳) گذشته و آینده اموری برتر از حواس ما هستند - ما در آغاز تولد همه چیز را می‌دانیم، اما شناخت کامل‌تر به تدریج حاصل می‌شود.
- (۴) ما در مورد جهان غیرمادی می‌اندیشیم پس شکی نیست که ما از جهان پیرامون خود شناختی داریم - ما آگاه هستیم که در کنار دانسته‌ها و آموخته‌هایمان که امکان خطا در آن وجود ندارد، حقایق فراوان دیگری هم در عالم هست که نمی‌دانیم.

۱۳۳۲- سؤال از قلمرو شناخت در واقع سؤال از چیست؟

- (۱) روش شناخت
- (۲) ابزار شناخت
- (۳) موضوعات شناخته شده
- (۴) محدوده قابل شناخت

۱۳۳۳- این که گاهی متوجه می‌شویم افراد مختلف درباره موضوع واحد نظرها و باورهای متفاوت دارند، نشانگر چیست؟

- (۱) امکان اشتباه بودن برخی شناخت‌ها
- (۲) محدود بودن شناخت برخی انسان‌ها
- (۳) بدیهی بودن معنا و مفهوم معرفت
- (۴) بدیهی بودن امکان شناخت

۱۳۳۴- به چه دلیل امروزه بخش معرفت‌شناسی فلسفه به صورت شاخه‌ای مستقل درآمده است؟

- (۱) طرح پرسش درباره معرفت و پرداختن دانشمندان به این موضوع
- (۲) بدیهی بودن معنای معرفت و روشن بودن امکان شناخت
- (۳) طرح پرسش‌های جدی و جدید درباره معرفت و ظهور دیدگاه‌های گوناگون
- (۴) اتفاق نظر فلاسفه بر اهمیت این موضوع و تبدیل شدن آن به شاخه‌ای مستقل

۱۳۳۵- موضع افلاطون و شیخ اشراق درباره مسائل بنیادی مربوط به معرفت چه بود؟

- (۱) هر دو به طور مبسوط و مستقل درباره معرفت‌شناسی بحث کرده‌اند.
- (۲) هر دو در ضمن مباحث فلسفی خود درباره معرفت هم نظر داده‌اند.
- (۳) افلاطون به طور مستقل و شیخ اشراق به طور ضمنی در این زمینه اظهار نظر کرده‌اند.
- (۴) شیخ اشراق به طور مستقل و افلاطون به طور ضمنی در این زمینه اظهار نظر کرده‌اند.

۱۳۳۶- معرفت‌شناسی در قرن هجدهم

- (۱) با فلسفه پیوند خورد.
- (۲) در فلسفه پدید آمد.
- (۳) دچار جهش رو به رشد شد.
- (۴) به صورت شاخه مستقلی درآمد.

(کانون فرهنگی آموزش - ۹۸)

۱۳۳۷- به ترتیب مورد اول و دوم کدام گزینه غلط و صحیح است؟

- الف) بداهت امکان معرفت موجب می‌شود کم‌ترین تردیدی در توانایی خود برای شناخت امور نداشته باشیم.
- ب) در صورت عدم امکان معرفت، امکان توانایی برای انجام اعمال مختلف از ما سلب می‌شد.
- پ) معرفت و شناخت همان دانستن و آگاهی نسبت به چیزی است.
- ت) ارائه نظر در رابطه با شک در اصل دانستن امکان‌پذیر نیست؛ زیرا هم معنای معرفت و هم امکان رسیدن به شناخت، بدیهی است.
- ث) احساس وجود افراد و اشیا پیرامون خود باعث می‌شود تا کسی به طور طبیعی در امکان اصل معرفت شک نکند.

- (۱) ب، پ (۲) الف، ت (۳) الف، ب (۴) ث، پ

۱۳۳۸- معرفت‌شناسی

- (۱) قواعد حاکم بر ذهن در فرایند تفکر را بررسی می‌کند.
 (۲) چگونگی عملکرد مغز در فرایند شناخت را بررسی می‌کند.
 (۳) چگونگی شناخت اشیا توسط ذهن را بررسی می‌کند.
 (۴) تأثیر اشیا بر قسمت‌های ادراکی مغز را بررسی می‌کند.

۱۳۳۹- توجه ویژه کدام فیلسوف سبب شد شاخه «معرفت‌شناسی» فلسفه رشد بیشتری کند؟

- (۱) کانت (۲) دکارت (۳) هیوم (۴) ارسطو

۱۳۴۰- کدام عبارت درباره معرفت و شناخت نزد یک کودک، درست است؟

- (۱) نسبت به معنای آن ناآگاه است.
 (۲) مفهومی است که با گذر زمان می‌تواند آن را بفهمد.
 (۳) ممکن است از جهت کلمه و لغت برایش مبهم باشد.
 (۴) ممکن است این معنا و مفهوم را نفهمد.

۱۳۴۱- بدیهی بودن چيستی معرفت یعنی:

- (۱) معنا و لغت معرفت برای همه روشن است.
 (۲) معرفت و شناخت تعریف ساده و همه‌فهمی دارد.
 (۳) مفهوم معرفت روشن است و نیاز به تعریف ندارد.
 (۴) هیچ ابهامی درباره معرفت نمی‌تواند وجود داشته باشد.

۱۳۴۲- کدام مورد بی‌نیاز از تعریف مفهومی است؟

- (۱) معرفت (۲) معرفت‌شناسی (۳) زمان (۴) شکاکیت

۱۳۴۳- سوفیست‌ها که به علت در محاکم قضایی هر باطلی را حق جلوه می‌دادند، به تدریج به این نظر رسیدند که

- (۱) فن بیان قوی - انسان توانایی رسیدن به حقیقت را ندارد.
 (۲) تسلط بر قوانین - انسان هیچ‌گاه به حقیقت نرسیده است.
 (۳) استفاده از مغالطه - نمی‌توان به علمی که مطابق با واقع باشد رسید.
 (۴) استفاده از مغالطه‌های مختلف - با مغالطه می‌توان حقیقت را مخفی نگه داشت.

۱۳۴۴- کدام عبارت درباره سوفیست‌ها نادرست است؟

- (۱) از ابتدا قائل بودند انسان توانایی رسیدن به حقیقت را ندارد.
 (۲) یکی از آن‌ها فردی به نام گرگیاس بود که سخنوری توانا بود.
 (۳) با استفاده از مغالطات هر باطلی را حق جلوه می‌دادند.
 (۴) آن‌ها را می‌توان از جمله شکاکین مطلق دانست.

(کانون فرهنگی آموزش - ۹۸)

۱۳۴۵- کدام گزینه در رابطه با معرفت صحیح نیست؟

- (۱) اگر ابهامی در مفهوم شناخت وجود داشته باشد با بیان تعریف، ابهام رفع خواهد شد.
 (۲) معرفت و شناخت همان دانستن و آگاهی نسبت به چیزی است.
 (۳) ما به ازای آگاهی افراد از یک مفهوم، وجود آن مفهوم در عالم است.
 (۴) در گذشته، برخی از مباحث معرفت‌شناسی در ضمن مباحث فلسفی طرح می‌شد.

۱۳۴۶- کدام گزینه از باورهای گرگیاس نیست؟

- (۱) محدودبودن شناخت (۲) شکاکیت مطلق (۳) انکار امکان آموزش (۴) انکار هستی

۱۳۴۷- کدام گزینه درباره «امکان شناخت» درست است؟

- (۱) به دلیل اختلاف نظری که در مورد آن هست، نمی‌توان آن را بدیهی دانست.
 (۲) در گذشته کسی آن را انکار نمی‌کرد ولی امروزه منکرانی پیدا کرده است.
 (۳) اثبات آن مستلزم اثبات اعتبار ابزارهای معرفتی انسان است.
 (۴) قبول کردن آن احتیاجی به بیان استدلال مناسب ندارد.

۱۳۴۸- همین که ما اعمالی را انجام می‌دهیم، گواه آن است که

- (۱) با معنای لغوی شناخت آشنا هستیم.
 (۲) از شناخت‌هایی استفاده می‌کنیم که مطابق واقعیت هستند.
 (۳) شکاکیت مطلق را نپذیرفته‌ایم.
 (۴) به سؤال‌های خود در باب معرفت و شناخت پاسخ داده‌ایم.

۱۳۴۹- در کدام گزاره نمی‌توان تردید کرد؟

- (۱) معرفت بشر محدود است.
 (۲) بشر توانایی کسب معرفت دارد.
 (۳) معرفت بشر نامتناهی است.
 (۴) معرفت بشر همواره درست است.

۱۳۵۰- در کدام گزینه سه مفهوم «شناخت اشیا، قابل انتقال بودن شناخت اشیا و وجودداشتن اشیا» با ترتیبی منطقی پشت سر هم آمده‌اند؟

- (۱) وجودداشتن اشیا - شناخت اشیا - قابل انتقال بودن شناخت اشیا
 (۲) شناخت اشیا - وجود داشتن اشیا - قابل انتقال بودن شناخت اشیا
 (۳) وجودداشتن اشیا - قابل انتقال بودن شناخت اشیا - شناخت اشیا
 (۴) قابل انتقال بودن شناخت اشیا - شناخت اشیا - وجودداشتن اشیا

۱۳۵۱- در تحلیل کسی که شکاک مطلق است و لیوان آبی را برمی‌دارد و برای رفع تشنگی می‌نوشد، چه می‌توان گفت؟

- (۱) شکاک مطلق بودن ارتباطی با انجام رفتار روزمره ندارد.
 (۲) نظر او با عمل او در تعارض است.
 (۳) برای نوشیدن آب نیازی به شناخت چیزی نیست و بنابراین نظر و عمل او با یکدیگر تعارضی ندارد.
 (۴) شکاک مطلق بودن یعنی شک در همه شناخت‌ها نه شک در اعمال و رفتار.

۱۳۵۲- کدام یک از عبارات زیر در باب معرفت درست است؟

- (الف) امر بدیهی ممکن است مورد انکار افراد قرار گیرد.
 (ب) پی بردن به امکان معرفت نیازی به تحقیق و پیدا کردن دلیل ندارد.
 (پ) نظر متفاوت داشتن افراد در موضوع واحد نشانگر محدود بودن شناخت انسان است.
 (ت) پیشرفت علم همیشه از طریق پی بردن به اشتباهات گذشتگان و تصحیح آن اتفاق می افتد.
- (۱) الف و پ (۲) الف و ب و پ (۳) ت و ب (۴) الف و ب

۱۳۵۳- شک در کدام یک از موارد زیر، گرفتار یک تناقض درونی است؟

- (۱) در تمام داده های تجربی
 (۲) توانایی انسان در پی بردن به اسرار آفرینش
 (۳) وجود توانایی فهمیدن در انسان
 (۴) نیازمندی معرفت به تعریف

۱۳۵۴- چرا شکاک مطلق دچار یک تناقض شده است؟

- (۱) زیرا اگر احتمال خطا در شناخت باشد دیگر به هیچ شناختی نمی توان اعتماد کرد.
 (۲) زیرا شک در اصل دانستن غلط است و نامحدود بودن علم انسان را زیر سؤال می برد.
 (۳) زیرا شکاک مطلق حتی یک گزاره را نباید بپذیرد.
 (۴) زیرا شکاک مطلق سوفیست است و می تواند هر باطلی را حق جلوه دهد.

۱۳۵۵- در مورد پیشرفت علم می توان گفت

- (۱) علامت مصونیت شناخت انسان از خطاست.
 (۲) همواره از طریق حل مجهولات و دستیابی به اطلاعات جدید انجام می شود.
 (۳) دلیلی بر امکان شناخت است.
 (۴) گاهی دلیلی بر خطاناپذیر بودن معرفت بشر است.

۱۳۵۶- کدام گزاره «خودمتناقض» است؟

- (۱) شناخت انسان بسیار ناچیز است.
 (۲) انسان ابزار شناخت هیچ چیز را ندارد.
 (۳) امکان شناخت قابل اثبات با استدلال نیست.
 (۴) تعریف مفهومی شناخت ممکن نیست.

سؤالات کمی دشوارتر

۱۳۵۷- کدام گزینه درباره وضعیت نظریه معرفت در دوره معاصر درست است؟

- (۱) از دانش فلسفه جدا شده و به صورت شاخه مستقلی درآمده است.
 (۲) هنوز بخشی از ریشه فلسفه است، ولی به طور مستقل به آن پرداخته می شود.
 (۳) جزئی از فلسفه است و هنگام بحث از هستی، جهان و انسان ناگزیر از آن هم بحث می شود.
 (۴) به عنوان یکی از فلسفه های مضاف، شاخه ای مستقل از دیگر شاخه های فلسفه محسوب می شود.

۱۳۵۸- کدام علم همواره به مسائلی فراتر از مسائل محسوس می پردازد؟

- (۱) تاریخ (۲) فیزیک (۳) شیمی (۴) جامعه شناسی

۱۳۵۹- درباره «اندیشیدن درباره اندیشیدن» می توان گفت

- (۱) کسی که اول فکر می کند بعد سخن می گوید چنین کاری انجام می دهد.
 (۲) پرداختن به مسائل اساسی فلسفی از مصادیق آن است.
 (۳) یک بحث ریشه ای فلسفی درباره یک پدیده بدیهی و سؤال برانگیز است.
 (۴) یکی از شاخه های فرعی و مهم فلسفه را پدید می آورد.

۱۳۶۰- درباره «آن چه به هیچ وجه با چشم قابل درک نباشد» و «آن چه تاکنون با چشم دیده نشده است» به ترتیب کدام عبارات را می توان بیان نمود؟

- (۱) قطعاً امر غیر محسوس است. - قطعاً امر محسوس است.
 (۲) ممکن است امر محسوس باشد. - ممکن است امر غیر محسوس باشد.
 (۳) قطعاً امر غیر محسوس است. - ممکن است امر محسوس باشد.
 (۴) ممکن است امر غیر محسوس باشد. - قطعاً امر غیر محسوس است.

۱۳۶۱- کدام گزینه از «قلمرو شناخت» و «ماهه ای شناخت» سؤال می کند؟

- (۱) آیا ما غیر از محسوسات، اشیای نامحسوس را هم می توانیم بشناسیم و در این صورت آن اشیا واقعیت خارجی دارند یا صرفاً ذهنی هستند؟
 (۲) انسان وقتی به دنیا می آید هیچ چیز نمی داند یا برخی شناختها را به طور فطری دارد و شناخت فطری، به چه چیزهایی تعلق می گیرد؟
 (۳) به شناختی که از راه حواس پنج گانه حاصل شود، تا چه اندازه می توان اعتماد کرد و در صورت بروز خطا در این شناخت چه باید کرد؟
 (۴) آیا ممکن است همه ادراکات ما خواب و خیال باشد و تصوراتی که برای ما حاصل می شود هیچ مصداقی در عالم خارج نداشته باشد؟

۱۳۶۲- در کدام گزینه امور محسوس ذکر شده بیش از سایر گزینه ها است؟

- (۱) امواج رنگها - سیاره زحل - ستارگان - تصاویر ذهنی
 (۲) نور - ویروس - صدای جیغ - بوی گل - هوا
 (۳) درخت - دیوار - خورشید - منظومه شمسی - فرشته
 (۴) آبی - موجود تک سلولی - ذرات معلق در هوا - خدا - روح

۱۳۶۳- کدام یک از نسب اربع میان «موجود و امر نامحسوس» و «امر نامحسوس و موجود مادی» برقرار است؟

- (۱) عموم و خصوص مطلق - تباین
(۲) تباین - تباین
(۳) عموم و خصوص مطلق - عموم و خصوص مطلق
(۴) تساوی - عموم و خصوص من وجه

۱۳۶۴- امکان شناخت امری است که

- (۱) هرگز در آن تردید نشده است.
(۲) عقلاً می توان در آن تردید کرد.
(۳) از نظر منطقی قابل تردید نیست.
(۴) با وجود بداهت، همواره مورد انکار همه بوده است.

۱۳۶۵- کدام گزینه دربارهٔ سوفیست‌ها درست است؟

- (۱) چون می‌خواستند مغالطه کنند، اصل امکان شناخت را به ظاهر انکار کردند.
(۲) چون توانایی رسیدن به حقیقت را انکار می‌کردند، هر باطلی را حق جلوه می‌دادند.
(۳) براساس نظریهٔ خود در باب امکان شناخت، در گفت‌وگوها دست به هر مغالطه‌ای زدند.
(۴) براساس عملکرد خود در گفت‌وگوها و محاکم قضایی، به تدریج امکان شناخت را انکار کردند.

۱۳۶۶- کدام گزینه خودمتناقض بودن نظریات گرگیاس را نشان می‌دهد؟

- (۱) اگر چیزی وجود نداشته باشد، خود او نیز وجود نخواهد داشت.
(۲) وقتی امکان رسیدن به معرفت بدیهی نباشد، نمی‌توانیم دربارهٔ معرفت نظری بدهیم.
(۳) وقتی چیزی قابل شناخت نیست، نمی‌توانیم از وجود داشتن یا نداشتن چیزی مطلع شویم.
(۴) اگر انسان نمی‌تواند چیزی را که می‌داند به دیگری بیاموزد پس چرا به دنبال کسب دانش می‌رود.

۱۳۶۷- کدام دو عبارت با هم سازگارند؟

- (الف) بیشتر ادراکات ما خطاست ولی نه همهٔ آن‌ها.
(ب) امکان شناخت وجود ندارد.
(پ) رسیدن به باور مطابق با واقعیت محتمل است.
(ت) آگاهی بدون خطا وجود ندارد.

- (۱) الف و ب (۲) الف و پ (۳) الف و ت (۴) ب و پ

۱۳۶۸- کدام گزینه مستلزم بی‌اعتباری کامل شناخت است؟

- (۱) شناخت انسان تابع واقعیت نیست.
(۲) شناخت، بدون استفاده از حس ممکن نیست.
(۳) وقوع خطا در شناخت انسان، ممکن است.
(۴) شناخت انسان بسیار محدود است.

۱۳۶۹- کدام گزینه بیان گر اعتقاد گرگیاس است؟

- (۱) انسان چیزهایی را می‌شناسد ولی نمی‌تواند به دیگران منتقل کند.
(۲) چیزهایی وجود دارند ولی انسان قادر به شناخت آن چیزها نیست.
(۳) چیزهایی که وجود دارند برای انسان قابل شناخت و قابل شناساندن به دیگران نیستند.
(۴) به دلیل نبودن چیزی برای معلوم شدن، نبود فرد عالم و نبود امکان تعلیم، آموزش محال است.

۱۳۷۰- کدام یک از اعتقادات زیر را بدون هیچ شرطی، گرگیاس می‌پذیرد؟

- (۱) اشیا قابل شناخت نیستند.
(۲) چیزی وجود ندارد.
(۳) انسان ابزار شناخت اشیا را ندارد.
(۴) شناخته‌ها را نمی‌توان به دیگران انتقال داد.

۱۳۷۱- از این که کسی بگوید «موبایلم سر جایش نیست»، چه نتیجه‌ای می‌توان گرفت؟

- (۱) او نمی‌تواند موبایلش را بشناسد.
(۲) او موبایل را نمی‌شناسد، ولی جای موبایل را می‌شناسد.
(۳) اکنون موبایل او مابه‌ازای واقعی ندارد.
(۴) او موبایل و جای آن را می‌شناسد.

۱۳۷۲- پذیرش کدام گزینه ما را گرفتار تناقض می‌کند؟

- (۱) دانش ما از عالم غیرماده مابه‌ازای واقعی ندارد.
(۲) هر شناختی در هر زمانی به یک صورت متفاوت است.
(۳) انسان قادر به شناخت همه چیز نیست.
(۴) اشیا بسته به زاویهٔ دید فرد ناظر، متفاوت به نظر می‌رسند.

۱۳۷۳- هیچ ادراکی بدون برای انسان ممکن نیست.

- (۱) مابه‌ازا (۲) ابزار حس (۳) مطابقت با واقعیت (۴) تعقل

۱۳۷۴- با استفاده از این مطلب که نمی‌توان فهمید که «آیا جهان طبیعت به همان صورتی است که ما حس می‌کنیم یا خیر».

- (۱) هر ادراکی مطابق با واقعیت است.
(۲) انسان فقط ابزار ادراک امور محسوس را دارد.
(۳) هیچ معرفتی ما را به حقیقت نمی‌رساند.
(۴) شناخت حسی همواره با خطا همراه است.

۱۳۱۳- گزینه «۳» اندیشیدن درباره «اندیشیدن» یکی از مهم‌ترین بخش‌های فلسفه است. این بخش از فلسفه را که امروزه گسترش فراوانی یافته، معرفت‌شناسی می‌گویند. ابزارهای شناخت (گزینه (۱))، قلمرو شناخت (گزینه (۲))، امکان شناخت (گزینه (۴)) از مباحثی است که در معرفت‌شناسی مطرح می‌شود، اما هیچ‌کدام برابر با معرفت‌شناسی نیست.

۱۳۱۴- گزینه «۳» امور محسوس همان اشیا عالم مادی‌اند؛ یعنی اموری که از طریق حواس پنجگانه و تجربه قابل شناخت باشند. این امور لزوماً دیدنی یا قابل لمس نیستند؛ مثل صداها و بوها. همچنین محسوسات ممکن است فقط با دستگاه‌ها و ابزاری که با حس کار می‌کنند، قابل درک باشند. بر این اساس وزن، ویروس، نور، انرژی و الکترون از امور محسوس به شمار می‌روند (رد گزینه‌های (۱) و (۲)). امور نامحسوس مربوط به عوالم ماوراء الطبیعه هستند؛ مانند فکر، عقل، نفس، روح، فرشته، جن و خدا؛ یعنی اموری که نمی‌توان آن‌ها را از طریق تجربه و حواس پنج‌گانه شناخت (رد گزینه (۴)).

۱۳۱۵- گزینه «۳» روح قابل درک هست اما با حس قابل درک نیست (رد گزینه (۱)). طبق کتاب، روح موجودی غیرمادی است یعنی وجود دارد اما وجود مادی ندارد (رد گزینه (۲)). موجود غیرمادی به هیچ‌وجه قابل درک حسی نیست (رد گزینه (۴)). از طرفی روح غیرمادی است، برخلاف امواج که مادی هستند (تأیید گزینه (۳)).

۱۳۱۶- گزینه «۴» آنچه مستقیماً با چشم دیده می‌شود قطعاً مادی و امر محسوس است (رد گزینه (۲) و (۳))؛ زیرا به حس بینایی درآمده است اما آنچه مستقیماً با چشم دیده نمی‌شود، ممکن است غیرمادی باشد و هیچ‌گاه با چشم دیده نشود و ممکن است مادی باشد و به صورت مستقیم با چشم دیده نشود، اما به صورت غیرمستقیم و به وسیله ابزار دیده بشود. (رد گزینه (۱))

۱۳۱۷- گزینه «۴» تمامی عناصر محسوس هستند (رد گزینه (۲)) و هوا نیز از عناصری چون اکسیژن تشکیل شده است و محسوس است (رد گزینه (۱)). بو و صوت نیز محسوس هستند زیرا بو با حس بویایی درک می‌شود و صوت با حس شنوایی (رد گزینه (۳)).

۱۳۱۸- گزینه «۲» این‌که انسان را به عنوان موجودی دارای فضائل اخلاقی بشناسیم یا موجودی که دارای فضائل اخلاقی نیست، مربوط به حوزه انسان‌شناسی است نه معرفت‌شناسی؛ اما بقیه سؤالات مربوط به توانایی شناخت انسان است و به حوزه معرفت‌شناسی ربط دارد.

۱۳۱۹- گزینه «۴» معرفت‌شناسی بخشی از فلسفه است که به خود پدیده شناخت می‌پردازد. این پرسش به شناخت حسی که نوعی شناخت است، پرداخته، بنابراین پرسشی معرفت‌شناختی است.
بررسی سایر گزینه‌ها: گزینه (۱): سؤال مربوط به فلسفه اخلاق و ملاک خوب و بد بودن افعال انسان‌ها است. / گزینه (۲): سؤال مربوط به حوزه انسان‌شناسی است؛ زیرا از ماهیت انسان می‌پرسد، نه از معرفت. / گزینه (۳): این سؤال نیز مربوط به حوزه انسان‌شناسی است.

۱۳۲۰- گزینه «۴» ما از آغاز تولد همه چیز را نمی‌دانیم. بلکه گام‌به‌گام با پدیده‌های جهان آشنا می‌شویم و با آموختن و یادگیری در مسیر شناخت پیش می‌رویم. بنابراین شناخت (معرفت) به صورت تدریجی برای ما حاصل می‌شود، نه این‌که یکباره آن را به دست آوریم. **بررسی سایر گزینه‌ها:** گزینه (۱): قابل اعتماد بودن آگاهی‌های ما معلول «آموختن» نیست؛ زیرا مطالب نادرست را هم می‌توان آموخت.

گزینه (۲): آموختن و یادگرفتن دلیل بر ناچیزبودن دانش فعلی انسان نیست؛ زیرا ممکن است فردی بسیار دانا باشد، اما باز هم نیاز به آموختن و یادگیری داشته باشد. / گزینه (۳): این‌که ما مسائلی را می‌آموزیم نشانگر محدودیت توانایی شناخت نیست.

۱۳۲۱- گزینه «۲» امور محسوس به عالم مادی تعلق دارند و تشکیل‌دهنده این عالم هستند.

بررسی سایر گزینه‌ها: گزینه (۱): لزوماً تمام امور محسوس، قابل دیدن یا لمس کردن نیستند بلکه ممکن است با حس دیگری درک شوند؛ مثل بوهای مختلف. / گزینه (۳): جهان طبیعت مخلوق خداوند است که یک موجود غیرمحسوس محسوب می‌شود. هم‌چنین فرشتگان الهی هم که نامحسوس‌اند، می‌توانند در جهان طبیعت تأثیر بگذارند. / گزینه (۴): الکترون‌ها و امواج و نظایر آن تنها با اتکا به حواس بدن درک نمی‌شوند اما با دستگاه‌ها و ابزار تقویت‌کننده حواس قابل ادراک هستند و لذا جزء عالم محسوس به حساب می‌آیند.

۱۳۲۲- گزینه «۳» شناخت انسان به تدریج افزایش می‌یابد، انسان در آغاز تولد چیزی نمی‌داند و گام‌به‌گام با پدیده‌های جهان آشنا می‌شود ← امکان افزایش معرفت (رد گزینه (۱))

گاهی متوجه می‌شویم بعضی از دانسته‌های ما درست نبوده و دچار خطا شده‌ایم ← امکان اشتباه‌بودن شناخت (رد گزینه (۲) و (۴))

۱۳۲۳- گزینه «۳» شناخت انسان محدود است؛ یعنی در کنار دانسته‌ها قطعاً مطالبی هست که نمی‌دانیم. بنابراین نمی‌توانیم بگوییم به وسیله قدرت شناخت همه حقایق را می‌توان آموخت.

۱۳۲۴- گزینه «۲» این‌که از خطرها فاصله می‌گیریم نشانه توانایی ما در دانستن است. زیرا افعال ما مبتنی بر شناختی است که داریم.

۱۳۲۵- گزینه «۳» در مورد «الف» به تدریج علم و شناخت ما افزایش می‌یابد.

در مورد «ب» افعالی از ما صادر می‌شود که نشان می‌دهد دارای شناخت هستیم و امکان شناخت داریم.

در مورد «پ» آینده و گذشته مثالی از امور نامحسوس هستند که می‌توانیم بشناسیم، در نتیجه این مطلب امکان شناخت امور غیرمحسوس را نشان می‌دهد.

۱۳۲۶- گزینه «۱» وجود جهل ساده یعنی در کنار این‌که برخی از مطالب را می‌دانیم آگاه هستیم که برخی مطالب را نمی‌دانیم و شناختمان محدود است.

بررسی سایر گزینه‌ها: گزینه (۲) و (۳): عدم امکان شناخت و شکاکیت مطلق یعنی هیچ‌گونه شناختی وجود ندارد، نه این‌که شناخت وجود دارد و محدود است. / گزینه (۴): جهل مرکب یعنی ندانیم که نمی‌دانیم و در

این صورت به جهل خود آگاه نیستیم و در نتیجه متوجه نیستیم که علم ما محدود است.

۱۳۲۷- گزینه «۴» امکان خطا در شناخت وجود دارد، اما ما گاهی متوجه می‌شویم که افراد مختلف درباره موضوع واحد نظرها و باورهای متفاوتی دارند.

۱۳۲۸- گزینه «۱» آنچه در متن به آن اشاره شده است، پیشرفت علم از طریق تصحیح اشتباهات گذشتگان را نشان می‌دهد؛ بنابراین این عبارت اولاً نشان می‌دهد که شناخت ممکن است (زیرا در غیر این صورت ادعای تصحیح نظر گذشتگان بی‌معنا بود). (رد گزینه (۳))، ثانیاً نشان می‌دهد که امکان خطا در شناخت وجود دارد (رد گزینه (۲)) و در آخر نیز نشان می‌دهد که علم و شناخت انسان نسبت به برخی امور به تدریج پیشرفت می‌کند (رد گزینه (۴))، هر چند شناخت انسان محدود است، اما از این متن نمی‌توانیم به محدودبودن شناخت انسان پی ببریم؛ زیرا فقط شناخت گروهی از دانشمندان قدیم بررسی شده است.

۱۳۲۹- گزینه «۳» می‌دانیم که شناخت ما از جهان، امری است که به تدریج حاصل می‌شود. به عبارت دیگر ما از آغاز تولد همه چیز را نمی‌دانیم، بلکه گام‌به‌گام با پدیده‌های جهان آشنا می‌شویم؛ یعنی با عمل «آموختن و یادگیری»، در مسیر شناخت پیش می‌رویم.

بررسی سایر گزینه‌ها: گزینه (۱): شناخت چه دفعی باشد و چه تدریجی، ممکن است گاهی خطا داشته باشد. / گزینه (۲): تفکر و اندیشه‌ورزی به معنای شناخت نیست بلکه طریق شناخت است. ممکن است اندیشه تدریجی باشد ولی محصول آن یعنی شناخت، در یک آن و به طور کامل حاصل شود و بعد از آن قابل ازدیاد نباشد. / گزینه (۴): ممکن است علی‌رغم محدودیت معرفت، به طور دفعی به همان معرفت محدود برسیم، نه تدریجی.

۱۳۳۰- گزینه «۴» این‌که «معرفت‌شناسی» همیشه جزئی از فلسفه بوده است یا بعداً به فلسفه اضافه شده است، یک مطلب بنیادی درباره معرفت نیست، بلکه درباره تاریخ فلسفه است.

بررسی سایر گزینه‌ها: گزینه‌های (۱) و (۲): سؤال از ابزارهای شناخت ذاتی بودن محدودیت شناخت انسان، سؤالاتی بنیادی درباره معرفت هستند که در معرفت‌شناسی بحث می‌شوند. / گزینه (۳): این سؤال از قلمرو کلی شناخت می‌پرسد که مربوط به معرفت‌شناسی است.

۱۳۳۱- گزینه «۲» **بررسی سایر گزینه‌ها:** گزینه (۱): عبارت اول غلط است زیرا ما از طریق شناخت اشیا با آن‌ها ارتباط برقرار می‌کنیم. گزینه (۳): عبارت دوم غلط است زیرا ما در آغاز تولد چیزی نمی‌دانیم. گزینه (۴): عبارت دوم غلط است زیرا در دانسته‌ها و آموخته‌هایمان نیز امکان خطا وجود دارد.

۱۳۳۲- گزینه «۴» سؤال از قلمرو شناخت یعنی سؤال از محدوده اشیا که قابل شناخت هستند، چه فعلاً آن‌ها را شناخته باشیم و چه هنوز نشناخته باشیم. مثلاً قلمرو شناخت حسی، عالم طبیعت و ماده است و قلمرو شناخت عقلی هم عالم ماده و عالم ماوراءالطبیعه است.

۱۳۳۳- گزینه «۱» گاهی متوجه می‌شویم که افراد مختلف درباره موضوع واحد نظرها و باورهای متفاوت دارند و ما می‌کوشیم که بدانیم از میان آن نظرها تفاوت کدام درست و کدام غلط است و این نشان می‌دهد که برخی شناخت‌ها ممکن است غلط و خطا باشد.

۱۳۳۴- گزینه ۳» در گذشته برخی از مباحث معرفت‌شناسی در ضمن مباحث فلسفی طرح می‌شد اما امروزه به علت طرح پرسش‌های جدی و جدید درباره معرفت و ظهور دیدگاه‌های گوناگون، این بخش از فلسفه به صورت شاخه مستقلی درآمده که به آن «معرفت‌شناسی» یا «نظریه معرفت» می‌گویند.

۱۳۳۵- گزینه ۲» معرفت‌شناسی در گذشته شاخه مستقلی از فلسفه نبوده است و مباحث آن در ضمن دیگر مباحث فلسفه طرح می‌شده. افلاطون و شیخ اشراق از فیلسوفانی بوده‌اند که به ترتیب در یونان باستان و در دوره اسلامی درباره معرفت و شناخت بشر نظر داده‌اند.

۱۳۳۶- گزینه ۳» معرفت‌شناسی همیشه جزئی از فلسفه بوده (رد گزینه‌های (۱) و (۲)) ولی در قرن هجدهم کانت به آن توجه ویژه کرد و سبب شد که رشد بیشتری کند و فیلسوفان بیشتری به آن بپردازند. از این رویداد می‌توان به عنوان یک جهش رو به رشد یاد کرد. گزینه (۴): امروزه معرفت‌شناسی به صورت شاخه مستقلی درآمده است؛ نه در قرن هجدهم.

۱۳۳۷- گزینه ۳» تنها عبارت (الف) و (ت) در میان این پنج عبارت غلط است.

الف- ممکن است ما در توانایی خود برای شناخت برخی امور شک کنیم و این شک غیر از شک در امکان اصل شناخت است.

ب- شک در اصل دانستن و همه دانسته‌ها امکان‌پذیر نیست و ممکن است کسی چنین نظری بدهد، اما گرفتار یک تناقض می‌شود.

۱۳۳۸- گزینه ۳» در فلسفه، در بحث «شناخت»، از چگونگی شناخت موجودات سخن به میان می‌آید.

گزینه (۱): این کار مربوط به علم منطقی است.

گزینه‌های (۲) و (۴): بررسی مسائل مربوط به مغز، در حیطه فیزیولوژی بدن انسان است، نه فلسفه.

۱۳۳۹- گزینه ۱» دکارت، هیوم و کانت از فیلسوفان دوره جدید اروپا، همه درباره معرفت و شناخت بشر نظر داده‌اند. توجه ویژه کانت به شناخت سبب شد که شاخه «معرفت‌شناسی» فلسفه رشد بیشتری کند و فیلسوفان بیشتری در دوره جدید به آن بپردازند.

۱۳۴۰- گزینه ۲» معنا و مفهوم معرفت و شناخت، روشن است و نیازی به تعریف ندارد. وقتی که از کودکی می‌پرسیم «می‌دانی توپت کجاست؟» و او می‌گوید «آری، می‌دانم»، نسبت به معنای «می‌دانم» آگاه است. اگر ابهامی هم از جهت کلمه و لغت باشد، حداکثر با بیان معادلی ابهام رفع می‌شود.

۱۳۴۱- گزینه ۳» بررسی سایر گزینه‌ها: گزینه (۱): لغت معرفت برای همه لزوماً روشن نیست. / گزینه (۲): معرفت و شناخت نیازی به تعریف ندارد. / گزینه (۴): ابهام درباره معنای معرفت وجود ندارد اما ابهام در لغت معرفت می‌تواند وجود داشته باشد.

۱۳۴۲- گزینه ۱» معنا و مفهوم «شناخت» چنان روشن است که نیازی به تعریف ندارد.

۱۳۴۳- گزینه ۳» سوفیست‌ها با استفاده از مغالطه‌های مختلف در گفت‌وگوها و در محاکم قضایی هر باطلی را حق جلوه می‌دادند. (رد گزینه (۱) و (۲))

رد گزینه (۴): سوفیست‌ها اصلاً حقیقت را قبول نداشتند که بخواهند آن را مخفی کنند.

۱۳۴۴- گزینه ۱» سوفیست‌ها بعد از این‌که دیدند هر باطلی را می‌توانند حق جلوه دهند، به تدریج به این نظر رسیدند که انسان توانایی رسیدن به حقیقت ندارد. بنابراین از ابتدا چنین نظری نداشتند.

۱۳۴۵- گزینه ۱» معنا و مفهوم شناخت و معرفت روشن است و نیازی به تعریف ندارد.

۱۳۴۶- گزینه ۱» او معتقد بود چیزی وجود ندارد (رد گزینه (۴)) و چیزی قابل شناخت نیست (رد گزینه (۲)) و چیزی قابل انتقال به غیر نیست (رد گزینه (۳)). او اصلاً امکان شناخت را قبول نداشت که بخواهد درباره محدود یا نامحدود بودن شناخت سخن بگوید.

۱۳۴۷- گزینه ۴» امکان معرفت امری بدیهی و روشن است و نیازی به استدلال ندارد (رد گزینه‌های (۱) و (۳)). اما گاهی همین امر بدیهی نیز چه در گذشته و چه در زمان حاضر انکار شده است (رد گزینه (۲)).

تذکر: ملاک بدهت یک امر، روشنی آن نزد قوای ادراکی ماست، نه این‌که دیگران آن را می‌پذیرند یا نه.

۱۳۴۸- گزینه ۳» اگر انسان مطلقاً قدرت شناخت نداشت، ممکن نبود عملی را انجام دهد. پس همین که اعمالی را انجام می‌دهیم، نشان می‌دهد امکان شناخت را قبول کرده‌ایم و شکاکیت مطلق را نپذیرفته‌ایم.

بررسی سایر گزینه‌ها: گزینه (۱): مفهوم شناخت بدیهی است، ولی معنای لغوی آن ممکن است ابهام داشته باشد. مثلاً یک فرد غیر فارسی‌زبان احتمالاً معنای لفظ «شناخت» را نمی‌داند.

گزینه (۲): این‌که ما اعمالی را انجام می‌دهیم نشان می‌دهد به «امکان» درست‌بودن شناخت‌های مورد نیاز اعمال، باور داریم و الا دست به هیچ عملی نمی‌زدیم. ولی نشان نمی‌دهد لزوماً همه این گونه شناخت‌ها درست‌اند، چه بسا ما براساس یک باور نادرست، دست به عملی اشتباه هم بزنیم. / گزینه (۴): سؤال از اصل امکان شناخت را پاسخ داده‌ایم ولی برخی سؤالات مربوط به شناخت، مثل این‌که ابزارهای شناخت کدام‌اند، ممکن است هم‌چنان بی‌پاسخ باشد و در عین حال اعمالی را هم انجام دهیم.

۱۳۴۹- گزینه ۲» این‌که انسان از برخی امور شناختی هر چند اندک دارد، غیرقابل تردید است، زیرا رد آن مستلزم شکاکیت مطلق و گرفتار تناقض شدن است. اما در مورد محدود یا نامحدود و نامتناهی بودن شناخت انسان و درست یا خطا بودن این شناخت، اختلاف نظرهای جدی وجود دارد (رد سایر گزینه‌ها).

۱۳۵۰- گزینه ۱» ابتدا باید چیزی وجود داشته باشد تا بتوان آن را شناخت و در نهایت این شناخت را به دیگران انتقال داد، بنابراین ترتیب به این صورت است:

وجودداشتن اشیا ← شناخت اشیا ← قابل انتقال بودن شناخت اشیا

۱۳۵۱- گزینه ۲» تمامی اعمال ما، از جمله این‌که لیوان آبی را برای رفع تشنگی می‌نوشیم گویای آن است که به امکان شناخت خود پی برده‌ایم و در عمل از این شناخت استفاده می‌کنیم. حال اگر کسی که اعمالی را انجام می‌دهد، شکاک مطلق باشد یعنی امکان هر شناختی را نفی کند، نظر او با عمل او در تعارض است.

۱۳۵۲- گزینه «۴» عبارت (الف) و (ب) درست و عبارت (پ) و (ت) نادرست است؛ زیرا در عبارت (پ) نظر متفاوت داشتن افراد در موضوع واحد نشانگر آن است که برخی نظرات و شناخت‌ها درست و برخی نادرست است.

در عبارت (ت) پیشرفت علم علاوه بر تصحیح اعتقاد گذشتگان از طریق حل مجهولات و دستیابی به اطلاعات جدید نیز اتفاق می‌افتد.

۱۳۵۳- گزینه «۳» شک در همه شناخت‌ها یعنی شک در وجود توانایی فهمیدن در انسان دارای تناقض درونی است، اما شک در برخی شناخت‌ها مثلاً شناخت‌های تجربی یا شناخت اسرار آفرینش، دارای تناقض درونی نیست (رد گزینه (۱) و (۲)) و همچنین شک در بدیهی بودن یا نبودن معرفت نیز دارای تناقض درونی نمی‌باشد (گزینه (۴)).

۱۳۵۴- گزینه «۳» شکاک مطلق در همه چیز شک دارد و نباید هیچ گزاره‌ای را بپذیرد یعنی اگر گزاره «هیچ چیز قابل شناخت نیست» را بپذیرد دچار تناقض شده است؛ زیرا از یک طرف می‌گوید هیچ چیز قابل شناخت نیست و از طرف دیگر گزاره‌ای را می‌پذیرد.

۱۳۵۵- گزینه «۳» افزایش پیوسته علم، نشانه توانایی بشر در شناخت اشیای پیرامونی است. توضیح این‌که: از آن‌جا که بشر به طور طبیعی به امکان شناخت خود و پدیده‌های دیگر باور داشته و وجود اشتباه را به معنای ناتوانی بشر در کسب معرفت تلقی نمی‌کرده است، لذا از ابتدای زندگی خود روی زمین، برای درک جهان تلاش کرده و معرفت و شناخت خود را افزایش داده است. این بدان معناست که پیشرفت علم و شناخت یا علامتی بر امکان شناخت است؛ هر چند شناخت، مصون از خطا هم نیست (رد گزینه (۱)).

گزینه‌های (۲) و (۴): یکی از راه‌های پیشرفت علم، پی‌بردن به اشتباه گذشتگان و تصحیح آن‌هاست. بنابراین اولاً این‌گونه نیست که پیشرفت علم همواره از طریق حل مجهولات و دستیابی به اطلاعات جدید باشد و ثانیاً پی‌بردن به اشتباه گذشتگان دلیلی بر خطای شناختی آن‌هاست و مستلزم خطاپذیر بودن شناخت بشر است نه خطاناپذیر بودن آن.

۱۳۵۶- گزینه «۲» اگر کسی مدعی شود: «هیچ چیز را نمی‌توان شناخت»، دچار تناقض شده است؛ زیرا خودش دست‌کم اعتراف کرده که یک چیز را شناخته و آن «عدم امکان شناخت» است! پس حرف خودش (شناخت عدم امکان شناخت) با ادعایش (هیچ چیز را نمی‌توان شناخت) در تناقض است. هم‌چنین کسی که می‌گوید انسان ابزار شناخت هیچ چیز را ندارد، در واقع اصل امکان شناخت را رد کرده است. ناچیز بودن شناخت انسانی، به معنای محدودبودن شناخت انسان است نه عدم امکان شناخت. بنابراین خودمتناقض بودن در آن وجود ندارد (رد گزینه (۱)).

گزینه‌های (۳) و (۴): شناخت امری روشن و بی‌نیاز از تعریف مفهومی است (با تعریف لغوی می‌توان ابهام لغتش را برطرف کرد) و امکان شناخت هم امری بدیهی و بی‌نیاز از اثبات (استدلال) است؛ این گزاره‌ها هیچ تناقضی در پی ندارند.

۱۳۵۷- گزینه «۲» معرفت‌شناسی یا نظریه معرفت امروزه بخشی از فلسفه است که به صورت شاخه مستقلی درآمده. قبلاً در درس ۲ گفته شده بود که معرفت‌شناسی به همراه هستی‌شناسی دو بخش ریشه‌ای فلسفه هستند و فلسفه مضاف محسوب نمی‌شوند (رد گزینه‌های (۱) و

(۴))؛ بنابراین بخشی از فلسفه‌بودن معرفت‌شناسی یعنی بخشی از ریشه فلسفه که همان وجودشناسی است، می‌باشد.
گزینه (۳): در گذشته در هنگام بحث از هستی، جهان و انسان ناگزیر از شناخت هم به طور ضمنی بحث می‌شده ولی امروزه مستقلاً از شناخت بحث می‌شود.

۱۳۵۸- گزینه «۱» گذشته و آینده امور فراتر از عالم محسوس هستند زیرا هم‌اکنون قابل حس شدن نیستند، بنابراین تاریخ که به گذشته می‌پردازد، مسائلی فراتر از مسائل محسوس دارد. ولی بسیاری از مسائل فیزیک، شیمی و جامعه‌شناسی هم‌اکنون قابل حس و تجربه هستند (رد سایر گزینه‌ها).

۱۳۵۹- گزینه «۳» منظور از اندیشیدن درباره «اندیشیدن» همان اندیشیدن درباره «شناخت» است که معرفت‌شناسی یا نظریه معرفت نام دارد، و از بخش‌های ریشه‌ای و اصلی فلسفه است (رد گزینه (۴)).

گزینه (۱): چنین کسی درباره مطلبی که می‌خواهد بگوید می‌اندیشد نه درباره شناخت و اندیشه.

گزینه (۲): اندیشیدن درباره اندیشیدن مصداقی از پرداختن به مسائل اساسی فلسفی است، نه برعکس.

۱۳۶۰- گزینه «۲» «آن‌چه به‌هیچ‌وجه با چشم قابل درک نباشد»، ممکن است امری غیرمحسوس باشد که با حواس درک نمی‌شود و ممکن است امر محسوسی باشد که با حواسی غیر از بینایی درک شود، مانند طعم‌ها (رد گزینه (۱) و (۳)).

■ «آن‌چه تا کنون با چشم دیده نشده است»، نیز ممکن است امری غیرمحسوس باشد که هیچ‌گاه با چشم دیده نخواهد شد یا امر محسوسی باشد که با حسی غیر بینایی درک می‌شود و یا امر محسوس دیدنی باشد که تاکنون دیده نشده است مثلاً سیاره‌های دور دست که هنوز با هیچ ابزاری نمی‌توان آن را دید، اما در آینده ممکن است با ابزار جدیدی دیده شود (رد گزینه (۴)).

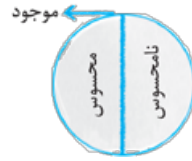
۱۳۶۱- گزینه «۱» «قلمرو شناخت» یعنی حوزه و محدوده‌ای از واقعیات که می‌توانیم آن را بشناسیم. مثلاً موجودات غیرمادی مثل روح خارج از قلمرو شناخت حسی هستند اما اگر بتوان با ابزار دیگری مثل عقل آن‌ها را شناخت، جزء قلمرو شناخت انسان (شناخت عقلی) خواهند بود. بنابراین سؤال از این‌که «آیا ما غیر از محسوسات، اشیای نامحسوس را هم می‌توانیم بشناسیم؟» پرسشی از قلمرو شناخت انسان است. هم‌چنین «ماه‌زای شناخت» چیزی است که شناخت ما معلوم‌کننده آن است و به آن تعلق دارد. مثلاً وقتی خورشید را می‌شناسیم، ماه‌زای شناخت ما یک ستاره‌گازی نورانی در منظومه شمسی است. بنابراین سؤال از واقعی بودن یا ذهنی بودن اشیای نامحسوس سؤالی از ماه‌زای شناخت است.

بررسی سایر گزینه‌ها: گزینه (۲): این پرسش «اکتسابی بودن همه شناخت‌ها یا وجود برخی شناخت‌های غیراکتسابی و فطری» و هم‌چنین «ماه‌زای شناخت فطری» را مورد سؤال قرار می‌دهد. / گزینه (۳): این پرسش از «ارزش شناخت حسی» است. / گزینه (۴): این پرسش از ماه‌زای شناخت است اما پرسش از قلمرو شناخت نیست.

۱۳۶۲- گزینه «۲» **بررسی گزینه‌ها:** گزینه (۱): تصاویر ذهنی محسوس نیستند. / گزینه (۲): همه موارد محسوس هستند. / گزینه (۳): فرشته، غیرمحسوس است. / گزینه (۴): خدا و روح غیرمحسوس هستند.

۱۳۶۳- گزینه «۱» موجودات به دو دسته مادی و غیرمادی تقسیم

می‌شوند که موجود مادی همان امر محسوس است و موجود غیرمادی امر نامحسوس است. بنابراین میان موجود و امر نامحسوس (موجود غیرمادی) رابطه عموم و خصوص مطلق برقرار است و امر نامحسوس (موجود غیرمادی) و امر محسوس (موجود مادی) رابطه تباین دارند.



۱۳۶۴- گزینه «۳» تردید در امکان شناخت به شکاکیت مطلق می‌انجامد که مستلزم تناقض منطقی است و عقلاً نمی‌توان در آن تردید کرد (رد گزینه «۲»). امکان شناخت امری بدیهی است ولی با این وجود، گاهی (نه همواره) چه در گذشته و چه در زمان حاضر، انکار شده است. پس تردید در آن نیز سابقه دارد (رد گزینه‌های (۱) و (۴)).

۱۳۶۵- گزینه «۴» سوفیست‌ها به علت استفاده از مغالطه‌های مختلف در گفت‌وگوها و در محاکم قضایی هر باطلی را حق جلوه می‌دادند و به تدریج به این نظر رسیدند که انسان توانایی رسیدن به حقیقت را ندارد. بنابراین عملکرد آن‌ها، زمینه‌ای را فراهم کرد که امکان شناخت را منکر شوند نه این‌که ابتدا نظریه نفی امکان شناخت را بدهند و سپس به مغالطه بپردازند و هر باطلی را حق جلوه دهند (رد گزینه‌های (۲) و (۳)). گزینه (۱): آن‌ها به نظریه نفی امکان شناخت رسیدند نه این‌که به ظاهر این نظریه را مطرح کنند تا بتوانند مغالطه کنند.

۱۳۶۶- گزینه «۳» گرگیاس از طرفی منکر امکان شناخت است و از طرفی ادعا می‌کند چیزی وجود ندارد. بنابراین و به طور ضمنی ادعا کرده است که این مطلب را که چیزی وجود ندارد، شناخته است و این یک تناقض درونی است.

گزینه (۱): گرگیاس ادعا نکرده است که خودش واقعاً وجود دارد. گزینه (۲): ممکن است امکان معرفت وجود داشته باشد ولی بدیهی نباشد بلکه نیاز به استدلال داشته باشد. نفی بدهت امکان شناخت لزوماً به نفی خود آن نمی‌انجامد. / گزینه (۴): او به دنبال کسب دانش بودن را قبول نداشت.

۱۳۶۷- گزینه «۲» می‌توان ادعا کرد که انسان، باور مطابق با واقعیت دارد (عبارت پ) و از سوی دیگر به خطا داشتن بیشتر باورها هم معترف بود (عبارت الف). یعنی همین که یک شناخت معتبر وجود داشته باشد، امکان شناخت اثبات می‌شود.

گزینه (۱): دو عبارت با هم ناسازگارند. زیرا وقتی در برخی مواقع، باور مطابق با واقع داریم، یعنی امکان شناخت وجود دارد.

گزینه (۳): دو عبارت با هم ناسازگارند. زیرا وقتی در یک مورد، باور مطابق با واقعیت داشته باشیم، یعنی گاهی شناخت بدون خطا داریم.

گزینه (۴): دو عبارت با هم ناسازگارند. زیرا اگر انسان بتواند به باور مطابق با واقعیت برسد، شناخت رخ داده است و این یعنی امکان شناخت وجود دارد.

۱۳۶۸- گزینه «۱» اگر شناختی که ما از اشیا به دست می‌آوریم، تابع واقعیت اشیا نباشد پس دلیلی برای مطابق واقعیت بودن شناخت، وجود ندارد و هر شناختی ممکن است توهم صرف باشد و این یعنی شناخت ما بی‌اعتبار است.

گزینه (۲): در این صورت شناخت محسوسات می‌تواند معتبر باشد. گزینه (۳): امکان خطا و اشتباه در شناخت باعث نمی‌شود هر شناختی خطا باشد. اگر راهی برای شناسایی خطاهای ادراکی داشته باشیم، می‌توانیم به

شناخت معتبر دست پیدا کنیم. / گزینه (۴): درست است که شناخت ما بسیار محدود است ولی در همان دایره محدود، شناخت معتبر است.

۱۳۶۹- گزینه «۴» هر سه مطلبی که گرگیاس می‌گوید، به نوعی به محال بودن آموزش می‌انجامد. او می‌گوید اولاً چیزی وجود ندارد (رد گزینه (۲) و (۳)) ثانیاً اگر هم چیزی وجود داشته باشد، برای انسان قابل شناخت نیست (رد گزینه (۱)) و انسان ابزار شناخت آن را ندارد ثالثاً اگر برای انسان قابل شناخت باشد، نمی‌تواند آن را به دیگری بیاموزد و منتقل نماید.

مورد اول سبب می‌شود چیزی برای آموزش وجود نداشته باشد و مورد ثانی باعث می‌شود کسی چیزی نداند که بخواهد به دیگران آموزش دهد و مورد ثالث مستقیماً امکان آموزش را نفی می‌کند. بنابراین به هر سه دلیل آموزش محال است.

۱۳۷۰- گزینه «۲» گرگیاس می‌گوید بر فرض اگر چیزی وجود داشته باشد قابل شناخت نیست (رد گزینه (۱)) و انسان ابزار شناخت آن را ندارد (رد گزینه (۳)) بنابراین قابل شناخت نبودن و نبود ابزار شناخت، بعد از شرط وجود داشتن اشیا مطرح می‌گردد و در ادامه می‌گوید اگر برای انسان قابل شناخت باشد نمی‌تواند آن را به دیگری بیاموزد (رد گزینه (۴)). بنابراین عدم آموزش به دیگران نیز به شرطی مطرح می‌گردد که اشیا قابل شناخت باشد. اما اولین مطلبی که گرگیاس می‌گوید این است که چیزی وجود ندارد و این را بدون شرط می‌گوید.

۱۳۷۱- گزینه «۴» وقتی کسی می‌گوید: «توپ آن جاست»، به وجود توپ در آن‌جا آگاه و عالم است و مابه‌ازای آگاهی او، یک توپ است که در آن‌جا قرار دارد.

حال وقتی کسی می‌گوید: «موبایلم سر جایش نیست»، باز هم از «موبایل خود» و «جای آن» آگاه است (رد گزینه‌های (۱) و (۲))؛ یعنی مفاهیمی مانند «موبایل من» و «جای موبایل من» در ذهن او هستند و مابه‌ازایی در واقعیت هم دارند (رد گزینه (۳)). اما فعلاً آن موبایل که او آن را می‌شناسد، در آن جایی که او آن را نیز می‌شناسد، قرار ندارد.

۱۳۷۲- گزینه «۲» امکان معرفت مطابق با واقع، امری بدیهی است و خطاها و محدودیت‌های شناختی دلیلی بر رد این امکان نیست. عدم امکان شناخت یا شکاکیت مطلق، یعنی شک در اصل دانستن و همه دانسته‌ها امکان‌پذیر نیست و اگر کسی چنین نظری بدهد، گرفتار یک تناقض شده و همین نظر او با شک مطلق ناسازگار است؛ زیرا او که منکر هر شناختی بود، پذیرفته است که گزاره «هیچ شناختی امکان‌پذیر نیست» را شناخته است! بنابراین هر گزاره‌ای که معادل «عدم امکان هرگونه شناخت» باشد، به طریق مشابه خودمتناقض و دچار ناسازگاری درونی خواهد بود.

اگر امکان شناخت بخش‌هایی از هستی مثل عالم غیرمادی و ظاهر اشیای دیدنی، وجود نداشته باشد، باز امکان شناخت به طور کلی رد نمی‌شود (رد گزینه‌های (۱) و (۴)). اما اگر همه دانش‌های ما در هر زمانی متفاوت باشد، بی‌گمان همه این ادراکات نامعتبر خواهند بود؛ زیرا شناخت مطابق با واقعیت فقط تابع واقعیت است و در زمان‌ها و مکان‌های مختلف نباید فرق کند؛ چه برسد به این‌که در هر زمانی متفاوت شود. پس پذیرش این فرض به معنای پذیرش شکاکیت مطلق است و به تناقض می‌انجامد. به تعبیر دیگر، کسی که می‌گوید: «هر شناختی در هر زمانی به یک صورت متفاوت است» پذیرفته است همین گزاره همواره درست است و در زمان‌های گوناگون متفاوت نخواهد شد و لذا دچار تناقض و ناسازگاری درونی شده است.

گزینه (۳): این عبارت یعنی انسان بعضی چیزها را نمی‌تواند بشناسد و شناخت محدودی دارد.

۱۳۷۳- گزینه «۱» ادراک همیشه معطوف به چیزی است. یعنی ادراک همیشه، ادراک نسبت به چیزی است و باید مابه‌ازایی داشته باشد. مثلاً زمانی که کسی می‌گوید «توپ آن جاست»، بدین معناست که او به وجود توپ در آن‌جا آگاه و عالم است و مابه‌ازای آگاهی او یک توپ است که در آن‌جاست.

بررسی سایر گزینه‌ها: گزینه (۲): برخی ادراکات از امور نامحسوس و با ابزار غیرحس (مثلاً عقل) هستند. / گزینه (۳): ممکن است ادراک، خطا داشته باشد. / گزینه (۴): در شناخت‌های حسی صرف نیاز به تعقل نیست.

۱۳۷۴- گزینه «۲» این پرسش به بحث امکان شناخت و مطابقت آن با واقعیت مربوط می‌شود. بنابراین در پاسخ به آن یا باید بپذیریم که شناخت ما از اشیای طبیعی مطابق با واقعیت است (رد گزینه (۱)) یا خیر (رد گزینه‌های (۳) و (۴)).

گزینه (۲): این گزاره درباره ابزار شناخت است که ادعا می‌کند ابزار بشر برای شناخت محدود به حواس پنجگانه است. پس معنای جمله این است که اگر قرار باشد ادراکی حاصل شود، در حیطه محسوسات است ولی معلوم نمی‌کند به طور خاص، شناخت ما از اشیای طبیعی مطابق با واقعیت هست یا نیست.